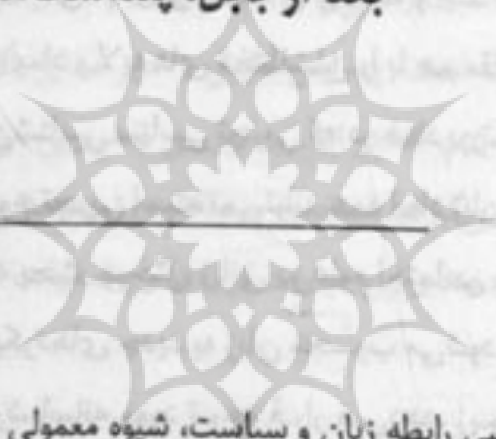


نویسنده در بررسی رابطه زبان و سیاست، شیوه معمولی تحلیل را به دلیل  
منازعه برانگیز بودن این مفاهیم و عدم توجه به عنصر زمان در تعریف آن دو  
کنار می‌گذارد و به رهیافت پدیدارشناسی روی می‌آورد. در بررسی  
دیدگاه‌های مختلف در مورد زبان به این نکته اشاره می‌کند که اهمیت زبان  
در سیاست صرفاً ناشی از کارکرد آن به عنوان یک ابزار شناختی و اطلاعاتی  
نیست. رهبران سیاسی می‌توانند با دستکاری زبان، آن را در راستای اهداف  
سیاسی خود بکار گیرند. در این حالت، زبان نه یک ابزار اطلاع‌رسانی، بلکه  
ابزار اقناع می‌باشد. نقش زبان در تبلیغات، مؤید این کارکرد است. وقتی

### بعد از بابل: پنداشت‌های متعارض از زبان\*

فرد دالمایر

ترجمه: مسعود آریایی‌نیا\*\*



#### چکیده

نویسنده در بررسی رابطه زبان و سیاست، شیوه معمولی تحلیل را به دلیل  
منازعه برانگیز بودن این مفاهیم و عدم توجه به عنصر زمان در تعریف آن دو  
کنار می‌گذارد و به رهیافت پدیدارشناسی روی می‌آورد. در بررسی  
دیدگاه‌های مختلف در مورد زبان به این نکته اشاره می‌کند که اهمیت زبان  
در سیاست صرفاً ناشی از کارکرد آن به عنوان یک ابزار شناختی و اطلاعاتی  
نیست. رهبران سیاسی می‌توانند با دستکاری زبان، آن را در راستای اهداف  
سیاسی خود بکار گیرند. در این حالت، زبان نه یک ابزار اطلاع‌رسانی، بلکه  
ابزار اقناع می‌باشد. نقش زبان در تبلیغات، مؤید این کارکرد است. وقتی

\* . این مقاله ترجمه فصل اول از کتاب زیر است:

Fred R. Dallmayer, *Language and Politics: Why Does Language Matter to Political Philosophy?*,  
London: University of Notre Dame Press, 1984.

\*\* . دانشجوی دکتری علوم سیاسی دانشگاه شهید بهشتی.

زبان مورد حمایت قدرت سیاسی قرار می‌گیرد، به عنوان شبکه‌ای عمل می‌کند که روش‌های مقبول و مرجح تفکر و عمل را تعیین می‌کند. این ویژگی، یعنی قالب دادن به زندگی از طریق زبان سیاسی در رژیم‌ها مشهودتر است. در سطحی پایین‌تر، حتی طبقات نیز با استفاده خاص از زبان می‌کوشند خود را از طبقات دیگر مجزا نشان دهند. بدین ترتیب، نویسندگان بر تأثیر زبان در سیاست و حتی منازعات سیاسی تأکید می‌کنند. او ضمن بررسی آرای گادامر، هانا آرنه و ارسطو در مورد زبان، به مقوله معمای زبان می‌پردازد و ادعا می‌کند زبان پدیده‌ای پیچیده و چند چهره است که نمی‌توان به راحتی ابعاد و لایه‌های مختلفش را با هم مقایسه نمود و از همین‌رو، رشته زبان‌شناسی سیاسی تجربی که در صدد بررسی پدیده زبان به عنوان یک موضوع تجربی است، نمی‌تواند همه ابعاد زبان را نشان دهد. نویسنده در ادامه به بحث چرخش زبانی در علوم اجتماعی می‌پردازد که نقطه عطفی در رویکردهای جدید به زبان محسوب می‌شود و این چرخش را از منظری پدیدارشناسانه مورد توجه قرار می‌دهد. زیرا معتقد است چرخش زبانی از منظرهای مختلف مورد توجه قرار گرفته است. به دلیل تنوع و ناهمگونی موجود در بررسی چرخش زبانی، نویسنده مقاله در صدد است تا از طریق ترکیب رهیافت‌ها و روش‌های مختلف، به یک راه میان‌بر دست یابد. راهی که کتاب در صدد ارائه آن است.

هدف این مقاله تبیین زبان و سیاست و روابط متقابل آن‌ها است. به نظر نمی‌رسد چنین هدفی انحراف محسوس و ملموسی از شیوه معمول تحلیل مفهومی باشد. آدمی تصور می‌کند، مثل سایر زوج‌های مفهومی، آسان‌ترین راه برای حل و توضیح این مفاهیم، تعریف آن‌ها است. روشی که اگر خوب صورت پذیرد نتیجه محتوم آن همبستگی مطلوب و معنادار آن دو است. به رغم معقول و منطقی بودن این روش، از برخی جهات و به دلایلی چند، من در این مقاله از آن استفاده نخواهم کرد:



اول این‌که به هیچ‌وجه معلوم نیست مفاهیم اصلی ما یعنی زبان و سیاست، پذیرای تعریفی صریح باشند، اگر منظور از تعریف، تشخیص و شناسایی جوهر ثابت یا ماهیت و کنه نظری باشد؛ در بادی امر آدمی نمی‌تواند انکار کند که شاید این دو اصطلاح متعلق به آن چیزی هستند که بعضاً مفاهیم چالش‌پذیر تلقی می‌شوند، یعنی مفاهیمی که معانی متعدد آن‌ها متضمن مناقشات فراوان بر سر صورت‌بندی آن‌ها است. افزون بر این، با فرض موفق بودن یک استراتژی تعریفی، این راه حل تنها بر اساس یک طرح از مقولات ذهنی (تجربیدی) و ثابت مؤثر خواهد بود. طرحی که نسبت به تحولات تاریخی در زمینه همبستگی و ملازمت زبان و سیاست و مهم‌تر از همه نسبت به مناسبت زمانی یا به هنگام بودن (که در شرایط کنونی این موضوع سخت به آن نیاز دارد) بی‌تفاوت است. به این دلیل و نیز سایر دلایل، ترجیح می‌دهم روش پدیدارشناسانه‌ای را اتخاذ کنم. لذا در ابتدا به بررسی قلمرویی می‌پردازم که عبارات ما متعلق به آن هستند و در آن‌جا قرار می‌گیرند. همچنین به واکاوی زمینه‌هایی خواهم پرداخت که به دو واژه زبان و سیاست معنی می‌دهند و این عبارات کوانه‌ها و وضعیات متحول و متلون خود را از آن‌ها کسب می‌کنند.

### زبان و سیاست: برخی دیدگاه‌ها

برای آغاز، ما از دیدگاه همبستگی به معنای وجود نوعی همسازی و رابطه اتفاقی، کار خود را آغاز می‌کنیم. همان‌گونه که همه می‌دانند، دانشجویان علوم سیاسی با حوزه گسترده‌ای از پدیده‌های متنوع مواجه‌اند. در واقع، به ندرت می‌توان موضوعی یافت که نتوان به گونه‌ای آن را در حوزه تحلیل سیاسی قرار داد. هیچ دلیل قانع‌کننده‌ای هم برای مستثنی کردن پدیده‌های زبانی وجود ندارد. در این روش، زبان را می‌توان در ردیف موضوعات متعارفی چون رفتار انتخاباتی، تاکتیک‌های فشار و سیاست‌گذاری دولتی و تأثیرات آن، قرار داد. وقتی زبان به مثابه حوزه ساخت‌مندی تلقی می‌شود که متخصصان حرفه‌ای (زبان‌شناسان، لغت‌شناسان و دستوردانان) آن را پرورش می‌دهند، ربط آن ممکن است در چارچوب یک رابطه میان رشته‌ای تحلیل و تلقی شود. از این دیدگاه، همبستگی زبان و سیاست همانند سایر رشته‌های زوجی تلقی می‌شود، مثل سیاست و پزشکی، سیاست و روانشناسی یا سیاست و ادبیات. بدون تردید، می‌توان از این

تحقیقات مقایسه‌ای اطلاعات بسیار سودمندی به دست آورد. در برخی موارد این رابطه دوسویه است و بررسی نفوذ یکی بر دیگری را ممکن و میسر می‌سازد. لذا فرد می‌تواند سیاست را از روان‌شناسی (به معنای سازمان و سیاست‌های روان‌شناختی) تفکیک و آن‌ها را با هم مقایسه کند و یا روان‌درمانی را از سیاست جدا نماید، آن هم با توسل به آشفتگی‌های روانی بازیگران سیاسی یا ساختارهای سیاسی در یک حوزه گسترده. به همین ترتیب، می‌توان سیاست ادبیات را به ادبیات سیاسی پیوند زد. عبارت اول بر سیاست منتقدان و نویسندگان حرفه‌ای دلالت می‌کند و عبارت دوم بر بیان و ظهور ادبی افکار و اعمال سیاسی.

ممکن است زبان در فراسوی همسازی و همبستگی اتفاقی، به خاطر جایگاه والایی که در حوزه گسترده‌تر سیاست دارد، یک فرایند تجربی تلقی شود. تحت تأثیر پیشرفت‌هایی که در زمینه الکترونیک و توسعه ارتباط جمعی حاصل شده است، بسیاری از دانشجویان علوم سیاسی در دهه‌های اخیر بر اهمیت زبان یا به طور عام‌تر ارتباطات نمادین برای بقا و انتظام جوامع یا نظام‌های سیاسی تأکید کرده‌اند. قائلان به این نظریه معتقدند، ارتباطات اساساً مؤید جریان و مبادله مستمر پیام است، یعنی انتقال مستمر اطلاعات بین فرستندگان و دریافت‌کنندگان مختلف در جامعه. از این منظر، تمام عناصر اجتماعی در یک شبکه پیچیده ارتباطی به هم مرتبط می‌شوند. در سطح تصمیم‌گیری و سیاست‌گذاری سیاسی، مبلغان این نظریه، ارتباطات را، هم برای تدوین اولیه سیاست‌ها و هم اجرای آن ضروری می‌دانند. آنان معتقدند مرحله تدوین سیاست‌ها مستلزم اطلاعات است که معمولاً آن را ورودی می‌نامند و از سوی مردم یا گروه‌های فشار به مسئولین مربوطه ارائه می‌شود. به همان نحو اجرای سیاست‌ها مستلزم خروجی است که از سوی مقامات به حامیان سیاسی عرضه می‌شود. به عبارت اصطلاحات فناوری، تحلیل‌گران ارتباطات سیاسی برآنند که به مطالعه و بررسی «صحت و صداقت»، «مجراها» و «سطح عمومی نوفه» (یک شبکه یا میزان اطلاعاتی که از یک واحد به واحد دیگر منتقل می‌شود بدون این‌که جزئیات مهم و معنادار حذف شوند) «گزینشی بودن گیرنده‌ها»، «پیچیدگی ابزار رمزگذاری و رمزگشایی» و «کفایت جریان بازخوردها» و غیره بپردازند.<sup>۱</sup> به میزانی که این زبان با ارتباطات همانند و هماهنگ می‌گردد نقش کارکردی تری (با توجه به چارچوب سیاسی وسیع‌تر) ایفا می‌کند، نقشی که اجرای آن می‌تواند از لحاظ تجربی



سنجیده و محاسبه شود و اگر بخواهیم از استعاره استفاده کنیم، زبان مثل جریان الکتریسیته عمل می‌کند که انسجام، زیست‌پذیری و دوام زندگی سیاسی را تضمین می‌کند. آدمی به واسطه استقرار و قرار دادن کارکرد در یک رابطه‌ی ابزار - نتیجه می‌تواند زبان را به عنوان یک ابزار شناختی یا حفظ سطح اطلاعات صحیح و مناسب در جامعه تلقی و توصیف کند.

اهمیت سیاسی زبان تنها ناشی از این کارکرد نیست. زبان افزون بر خدمتی که به اشاعه دانش می‌کند، قادر است در پیگیری اهداف سیاسی - علمی هم به کار رود، یعنی با اذعان به قدرت و توانایی شناختی آن، سیاست‌مداران یا کارگزاران عمومی می‌توانند به عنوان ابزار پیشبرد اهداف و جاه‌طلبی‌های خود از آن استفاده کنند. هدف ارتباطات زبانی با توجه به ملاحظات عملی بیش‌تر اقلع است تا ارائه اطلاعات. دغدغه‌ها و نگرانی‌های ناشی از این ویژگی در یک شبکه منسجم کم‌تر از سخنرانی‌ها و لفاظی‌های عمومی نیست. به میزانی که زندگی سیاسی دوسویگی سخن را تشویق می‌کند تعامل حالتی از استدلال و بحث عمومی به خود می‌گیرد تا تبادل ساده پیام. عموماً سخن جمعی متضمن اشاعه دیدگاه‌ها و اولویت‌های جانبدارانه و بعضاً مرامنامه‌های موجز و ره‌نامه‌های ایدئولوژیک است. دانشجویان رشته سخنرانی عمومی یا به فن بلاغت (ما از مفهوم دوم در معنایی متفاوت با آنچه که در سال‌های اخیر رایج شده است استفاده می‌کنیم) یا نوعاً به سبک شخصی سخنرانان، اوقات و مکان‌های سخنرانی عمومی و تناسب اصطلاحات انتخاب شده با وضعیت شنوندگان و مخاطبان توجه دارند. هر کجا سخنرانی به عنوان فن تبلیغات عمومی به کار رفته، برآورد اهداف شخصی مبهم شده و در حاله‌ای از انواع تجربی‌تر تحلیل‌هایی که بر پسامد آماری کلمات و نمادها در گزاره‌های رسمی تأکید می‌کنند فرو خواهد رفت.<sup>۲</sup>

ارتباط سخن و تبلیغات، موجب موضوعیت یافتن یکی از ابعاد موضوع بحث ما می‌شود که ناظر به فراسوی رابطه مستقیم ابزار - نتیجه است. زبان با تکیه بر حمایت قدرت سیاسی و دیدگاه‌های ایدئولوژیک، صرفاً نه به عنوان یک ابزار ادراکی یا وسیله‌ای برای تحقق اهداف خاص، بلکه به عنوان قالب یا شبکه‌ای برای کل زندگی عمل می‌کند. یعنی به عنوان چارچوب تعیین‌کننده روش‌های مقبول و مرجح تفکر، سخن و فعالیت (عمل). این ویژگی قالب‌ریزی یا ادغام‌کنندگی زبان سیاسی در رژیم‌های توتالیتر و اقتدارگرا که الگوی سخن گفتن معمولی

به واسطه سخنان نامفهوم مقامات مسؤول اشباع و فرسوده شده است، مشهودتر است. به میزان کم‌تری طبقات اقتصادی - اجتماعی و خرده‌فرهنگ‌های سیاسی، معمولاً به دلیل شیوع مجموعه‌ای از اصطلاحات زبانی متمایز یا شیوه خاصی از نمادسازی است که با همدیگر ارتباط پیدا می‌کنند. هیچ‌کس در جامعه آمریکا تاکنون به وضوح تأثیر سیاسی زبان یا به عبارت بهتر سیاست زبانی را بهتر از ماری ادلمن<sup>(۱)</sup> توضیح نداده است. وی در مجموعه‌ای از آثار خود از «استفاده نمادین از سیاست» گرفته تا «سیاست به مثابه یک کنش نمادین» و «زبان سیاسی: کلماتی که پیروز می‌شوند و سیاست‌هایی که شکست می‌خورند» به کارویژه ساخت‌دهی یا نقش سازنده و معمارانه زبان سیاسی توجه نشان می‌دهد. بنابراین، با تأکید و تمرکز بر سبک و مضامین نمادین سخنرانی‌های رسمی، این کتاب شواهد قانع‌کننده‌ای برای این فرضیه مطرح ساخت که مقامات سیاسی یا نخبگان قادر به شکل‌دهی طرز فکر و رویکرد مردم در خصوص حکومت‌اند، و این در حالی است که انحصار فرصت‌ها و امتیازات را در پشت پرده سخنرانی‌های عوام‌فریبانه مخفی می‌کنند. مطالعات بعدی، این نظریه را به واسطه تحقیق و تتبع درباره روان‌شناسی توده‌ها و منزلت‌های اجتماعی تأیید کرده و بسط داده‌اند. کتاب «زبان سیاسی» با ارزیابی و آزمون جریان نابرابری اجتماعی و اقتصادی به صورت مفصل‌تر می‌کوشد، نشان دهد چگونه گزاره‌های رسمی و نمادهای عمومی باورها، پیش‌فرض‌ها و دیدگاه‌های افراد را شکل می‌دهند و مآلاً پذیرش فقر و نابرابری را تسهیل می‌سازند.<sup>۲</sup>

نقش شالوده‌ساز<sup>(۲)</sup> و گسترده زبان صرفاً به استعمار و سلطه سیاسی گره نمی‌خورد و مرتبط نیست. از یک نظر، دستکاری<sup>(۳)</sup> نخبگان صرفاً همبستگی زبان - سیاست را برجسته، ملموس و تشدید می‌کند. در واقع، این ملازمت و همبستگی بین زبان و سیاست در هر جا که حیات سیاسی در قالب نمادین یا زبان بیان<sup>(۴)</sup> می‌شود، امر رایج و متداولی است. سیاست زبانی به گونه‌ای نهفته و نهانی، همواره با یک زبان سیاسی (به معنایی که این زبان بر یک سبک و اصطلاح عمومی متداول و رایج دلالت می‌کند) ملازمت دارد. بنابراین، در گذار از اواخر قرون وسطی به مدرنیته، ستیزه‌های سیاسی میان کلیسا و دولت و نخبگان و عوام گسترش یافت و با

1 . Murray Edelman

3 . Manipulation

2 . Architectonic

4 . Articulation



مناقشات بر سر امتیازهای زبان لاتین و فرانسه عجیب شد. در عصر ما، مناقشات مشابهی در کشورهای در حال توسعه در گرفته و بعضاً به شکل برخوردها یا شورش‌های زبانی تبلور می‌یابد. یکی از مصادیق شناخته شده این ادعا شبه قاره هندوستان است. شبه قاره هند در اوایل استقلال از انگلستان، شاهد مناقشات محدودی بین چند زبان بومی رقیب بود. در وهله اول این رقابت بین زبان هندو - اروپایی، که زبان رایج اکثریت هندوها بود، و زبان آمیخته با عربی اردو که توسط مسلمانان به کار می‌رفت، در گرفت. در نتیجه، بعد از ایجاد دولت - ملت‌های جداگانه زبان رسمی هندو از سوی برخی گروه‌های زبانی بومی و منطقه‌ای (مثل تلگو<sup>(۱)</sup> در مَدْرَس و کاناراس<sup>(۲)</sup> در بمبئی) مورد اعتراض قرار گرفت؛ اعتراضی که وحدت ملی را نیز به چالش کشید. در همان زمان پاکستان دوره‌ای از مواجهه خشونت‌بار میان اردو زبان‌ها در غرب و بنگال‌ها در شرق را تجربه کرد. هر چند مصادیق این ادعا در جوامع آفریقایی و آسیایی زیاد است، اما این مشکل، خاص جوامع در حال توسعه نیست. در کشورهای چینی چون کانادا نیز بین فرانسوی زبان‌ها و انگلیسی زبان‌ها، و در بلژیک بین فرانسوی زبان‌ها و فلمیش‌ها ستیز وجود دارد.<sup>۳</sup> آن چیزی که موجب جذابیت این موارد و مصادیق می‌شود، گذرندگی سیاسی و حتی انفجار عبارات و اصطلاحات زبانی است: به نظر می‌رسد زبان بیش و پیش از آن‌که به صورت اتفاقی یا ابزاری درگیر جریانات مورد چالش شود، به عنوان جزء و مؤلفه اصلی گفتمان عمومی و یکی از ارکان اصلی تلاش برای یافتن یک شیوه زیست معنادار، موضوع اصلی مرافعه باشد.

تأثیر ژرف زبان در خودفهمی فردی و جمعی، کشف تازه‌ای نیست. اگر چه دلالت‌ها و پیامدهای کامل آن عمدتاً در این عصر کشف شده است. برخی اوقات دانشجویان علوم انسانی خواسته‌اند انسان را به عنوان حیوان ناطق معرفی کنند، یعنی موجودی که وجه تمایز او با حیوانات، سخن گفتن است. در عصر مدرن ایده‌ی انسان ناطق با اشتیاق خاصی از سوی ویلهلم فون هومبالت<sup>(۳)</sup> که درباره فرهنگ‌های همگون و زبان‌های محلی تحقیق گسترده‌ای انجام داده است، مورد تحسین واقع شد. به عقیده هومبالت، فهم فرهنگ‌های همگون و متجانس، فهم ساختارهای زبانی و الگوهای گفتاری را که به سهم خود بیانگر ذهنیت و جهان‌بینی تاریخ پرورده

1 . Telugu

2 . Kanarese

3 . Wilhelm von Humboldt

یک جامعه‌اند مفروض می‌گیرد. از منظر هستی‌شناختی (و بدون محوریت انسان) مفهوم انسان ناطق به عصر باستان برمی‌گردد. به ویژه به تعریف مشهور ارسطو از انسان به عنوان یک حیوان ناطق، یعنی موجودی که از نعمت لوگوس<sup>(۱)</sup> برخوردار است. لوگوس عموماً به انسان یا حیوان عاقل تعبیر شده است. غافل از این که این عبارت در فرهنگ یونانی نه تنها از طریق و مجرای اندیشه یا تفکر که به واسطه زبان و بیان نیز تبلور می‌یابد. اگر این عبارت ارسطو با سایر عبارات او ترکیب شود، به ویژه با تعریف معروف وی از انسان به عنوان حیوان سیاسی، می‌توان بخشی از یک رابطه جدید میان زبان و سیاست آن هم در جایی که هر دو به عنوان پیش‌شرط و پیش‌نیاز حیات و زندگی انسانی تلقی می‌شوند، را دریافت.<sup>۵</sup> تاکنون این ارتباط بر اثر توجه و دل‌مشغولی غالب افراد به عقلانیت ادراکی، غالباً در تاریخ غرب مبهم و خام باقی مانده است. گادامر (که از این لحاظ پیرو هایدگر است) در میان فلاسفه معاصر، اهمیت زبان و مجاب‌کنندگی و مستدل بودن صورت‌بندی ارسطویی را به شیوایی مورد تأکید قرار داده است. او معتقد است اندیشه فلسفی در غرب از این نقطه نظر، ماهیت زبان را در کانون توجه و تأمل قرار نداده است؛ آن هم به علت شیفتگی به عقل و آگاهی که بصیرت‌ها و دیدگاه‌های ارسطویی را غیر قابل درک کرده است. در واقع، در سنت غربی تعریف انسان به عنوان موجودی دارای لوگوس به صورتی تبلور و اهمیت یافت که انسان را حیوان عاقلی تعریف کرد که به واسطه برخوردار از توان تفکر از سایر حیوانات متمایز می‌گردد. در این دیدگاه، مفهوم لوگوس به عقل یا اندیشه ترجمه می‌شود. بنا به اعتقاد گادامر عبارت ارسطویی برای زندگی فردی و جمعی آثار و تبعات مهمی داشته است. او می‌گوید با نعمت لوگوس انسان می‌تواند آنچه را نمی‌تواند به روشنی و وضوح در کلامش ارائه کند، بسازد به گونه‌ای که دیگران بتوانند در این دیدگاه و طرز فکر او مشارکت و حضور پیدا کنند. در واقع، به واسطه همین توانایی ایجاد ارتباط است که انسان‌ها می‌توانند به معنا و مفاهیم مشترک دست یابند، به ویژه مفاهیمی که به واسطه آن‌ها زندگی مشترک انسان‌ها بدون خشونت و قتل ممکن می‌گردد: تعامل اجتماعی، قانون سیاسی، و تقسیم کار منظم. وی می‌افزاید: از این منظر زبان می‌تواند کانون یا مرکز حقیقی حیات آدمی شده و در چارچوب و زمینه‌ای قرار گیرد که از آن خودش است: حوزه با هم بودن انسان‌ها و فهم



مشترک و توافق مشترک دائماً نو شونده، توافقی که مثل هوا برای زندگی انسان‌ها حیاتی است.<sup>۶</sup> دیدگاه‌های گادامر، توسط برخی متفکران سیاسی معاصر از جمله مشهورترین آن‌ها، هانا آرنت پیگیری شد. آرنت در کتاب «وضع بشر» بر ارتباط زبان و سیاست با ذکر این نکته تأکید می‌کند که «هر کجا معناداری سخن و گفتار مطرح است موضوع صبغه‌ای سیاسی می‌یابد. زیرا سخن همان چیزی است که انسان را به موجودی سیاسی تبدیل می‌کند». همانند استدلال گادامر، بررسی‌های آرنت نیز به صراحت مبتنی بر صورت‌بندی و تعریف ارسطو از ویژگی‌های اصلی موجود انسانی است.

به عقیده آرنت، تعریف ارسطو از انسان به عنوان حیوان سیاسی نه تنها بی‌معنا بود که حتی با انجمن‌ها و گروه‌های طبیعی نیز که در قالب زندگی خانوادگی تجربه شده بود، مغایرت داشت. فهم کامل این تعریف مستلزم توجه به بخش دوم تعریف مشهور وی از انسان به عنوان حیوان ناطق است. ترجمه لاتین این واژه به «حیوان عاقل»، مبتنی است بر یک بدفهمی آشکار از عبارت «انسان اجتماعی». مطالعات آرنت بر مؤلفه‌های اصلی «بیوپلتیک» یا «شیوه‌ی زیست سیاسی» در چارچوب مرجع ارسطویی، توجه و تأمل دارد. از میان همه فعالیت‌های لازم و ضروری در جوامع بشری صرفاً دو فعالیت سیاسی، به شمار آمده و آن‌چه را که ارسطو «بیوپلتیک» می‌خواند تشکیل می‌دهند. آن دو عبارتند از کنش (پراکسیس) و گفتار (لکسیس)<sup>(۱)</sup> و حوزه امور انسانی از آن‌ها نشأت می‌گیرد. همان‌گونه که آرنت می‌افزاید: دیدگاه کلاسیک درباره حیات سیاسی تا اندازه زیادی مرهون دریافت‌ها و برداشت‌های پیش سقراطی و هومری بود، «شهر از تجربه پیشاشهر یونانیان و کلمات و اعمال مشترکی که شهر را برای همزیستی انسان‌ها در کنار هم ارزشمند می‌کند، نشأت گرفته و بقای آن نیز بدان وابسته است».<sup>۷</sup>

### معمای زبان

همچنان‌که قبلاً نیز گفته شد حدود و ثغور موضوع ما هنوز کاملاً مبهم و مغشوش است. اگرچه به گواهی و تصدیق فلاسفه و متفکران سیاسی مهم، ارتباط و پیوند زبان و سیاست در این لحظه و در بهترین وضعیت یک علامت و تابلوی راهنما است. آموختن این‌که انسان موجودی است

متنعم به نعمت زبان، مطمئناً آموزه مهمی است، اما آموزه‌ای که، تا وقتی معنای زبان همچنان مبهم باشد، ناکافی است. هر چند مسایل و مناقشات معطوف به زبان به سرعت به معنای «انسان» و سیاست نیز سرایت کرده و آن‌ها را تحت تأثیر قرار می‌دهد. در واقع، با نگاهی دقیق‌تر، زبان به مثابه یک پدیده پیچیده و چند چهره ظاهر می‌شود که نمی‌توان به راحتی و سهولت ابعاد و لایه‌های مختلف آن را با هم مقایسه نمود. بر خلاف در هم تنیدگی یک شبکه هماهنگ، روابط این لایه‌های مختلف متناقض‌نما و گیج‌کننده به نظر می‌رسد. همین وضعیتی که به سهم خود در «سیاست زیستی» منعکس می‌شود و به عنوان یک شیوه زیست متمایز و مشخص انسانی تلقی می‌گردد.

تلاش کمی لازم است تا آدمی باور کند زبان (در یکی از ابعاد فراوانش) امر خیالی و موهومی نیست، بلکه فرایند یا موجودی واقعی - عینی است که به طرق مختلف جای خود را در منظومه واقعیت‌های تجربی و عینی باز می‌کند. مردم صرفاً تظاهر به ارتباط نمی‌کنند، بلکه عملاً سلام و احوال‌پرسی می‌کنند و به تبادل نوشته‌ها، اختطارها و اندرزها و اطلاعات می‌پردازند. افزون بر این، پیام‌های مبادله شده تصورات زودگذری نیستند، بلکه مجموعه و ترکیبی از صداها (یا نشانه‌های نوشتاری یا ارقام نمادین) متمایزند. در پرتو این عینیت غیر قابل تردید، زبان و سخن می‌تواند موضوع انواع تحقیقات علمی - تجربی قرار گیرد. یک رهیافت عملی صرفاً بر داده‌های زبانی، یعنی واحدهای فونتیک، ویژگی‌های نحوی و ترکیب این واحدها در جملات و کلمات تأکید نمی‌کند؛ این اجزا در صورتی قرار گرفتن در یک چارچوب منسجم، موضوع تحقیق زبان‌شناسی تجربی می‌شوند. هر چند عینیت زبان به عناصر متشکله آن محدود و منحصر نمی‌شود. زبان برای این‌که در قالب گفتار ارائه گردد به مساعدت و کمک سازوکارها و فرایندهای روان‌شناختی مختلفی نیاز دارد. یعنی جنبه‌هایی که توسط علوم گفتاری و گفتار درمانی مطالعه و بررسی می‌شوند. افزون بر این، چنین اظهاراتی عموماً همراه است با ویژگی‌ها و روندهای روحی و روان‌شناختی پیچیده و نیز الگوهای فرهنگی متداول و رایج جامعه‌پذیری؛ وجوهی که مواد پژوهشی فراوانی برای رشته‌های روان‌شناسی زبانی و زبان‌شناسی اجتماعی فراهم آورده است. همچنان‌که قبلاً نیز نشان دادیم، گسترش رشته الکترونیک و سیبرنتیک موجب پیدایش رشته زبان‌شناسی سیاسی تجربی شده که ناظر به فرایند و جریان ارتباطات در



نظام سیاسی و نقش سیاسی و ابزاری - فنی زبان در اشاعه و انتقال اطلاعات است. این رشته همچنین عهده‌دار تحقیق تجربی در حوزه گفت‌وگویی (گفتار) عمومی به ویژه تحلیل محتوای کمی سخنرانی‌ها و نطق‌های تبلیغاتی یا ایدئولوژیک است.

به رغم دستاوردهای مهم در زمینه موضوعات مورد تحقیق، تحقیقات تجربی هیچ‌گاه نمی‌تواند جایگاه و اهمیت زبان در حیات انسان را بسنجد. به راستی، کلمات یا حروف به خودی خود چگونه می‌توانند برای تولید نوشته‌ها، احوال‌پرسی‌ها و تعارفات یا تسلی دادن‌ها به کار روند. یا فرایندهای فیزیولوژیک و احساسات روانی، حتی وقتی که با تأثیرات فرهنگی - اجتماعی ممزوج می‌گردد، چگونه می‌تواند به عامل خودفهمی فردی و جمعی تبدیل شود؟ به همین دلیل دانشجویان رشته زبان بعضاً به جای تأکید و تمرکز بر داده‌های زبان‌شناختی تجربی به قوه و توانایی ادراکی یا موهبت زبانی غریزی توجه نشان می‌دهند. به ویژه در دوران جدید، پیروان دکارت (فلاسفه و دستورشناسان) بر آن هستند که اثر و عملکرد کفایت و قابلیت یا توانایی ثابت تلفیق داده‌های زبانی در یک مجموعه منسجم‌تر را مفروض بگیرند. از این دیدگاه، زبان مسلماً با لوگوس ربط می‌یابد، اما از منظر عقل یا آگاهی، طبق اعتقاد مخالفان این دیدگاه، مقدم بر تجربه، یک قدرت ادراکی و شناختی وجود دارد. این یک زبان یا گفتار باطنی و درونی قبل از کاریست زبان عملی است؛ به عبارت دیگر، شبکه<sup>(۱)</sup> ساخت‌مندی است که مقدم بر پدیده عینی (زبان) است. اگر چه شکست و ناکامی‌های تجربه‌گرایی ترمیم یافته است، اما دکارت‌گرایان مشکلات و معماهای جدیدی را طرح می‌کنند. مثلاً این‌که چگونه یک شبکه ادراکی ثابت می‌تواند به مبنای کثیری از زبان‌های عینی و عملی و تنوع الگوهای گفتار عملی تبدیل شود؟ افزون بر این، با فرض یک نعمت ثابت و جهان‌شمول، چرا خود آگاهی انسان نیازمند ارتباطات و صورتی از بیان و گفتار بینادهنی است؟ سؤال دوم به دقت و با حساسیت توسط هانا آرنست مورد بررسی قرار گرفته است. او با تکیه بر یک موضع عقلانی تصریح می‌کند که «از یک لحاظ، نقطه اشتراک انسان‌ها تجربه یا جهان مشترک نیست، بلکه ساختار ذهن آن‌ها است. البته آن‌ها نمی‌توانند ذهنیت مشترک و یگانه‌ای داشته باشند و اگر بخواهیم دقیق‌تر بگوییم قوه عاقله در همه آن‌ها یکسان و مشابه است.»<sup>۲</sup>

با توجه به مشکلات مرتبط با دیدگاه‌های تجربه‌گرایی و عقل‌گرایی، به نظر می‌رسد کار معقول و منطقی آن باشد که زبان را نه یک امر عینی بدانیم و نه یک شبکه ذهنی. زبان یک رخداد یا یک حرکت و اقدام عملی است که به وسیله سخن‌گویان یا انسان‌های عینی و واقعی انجام می‌پذیرد. از این منظر، تأکید ما بیش‌تر بر انسان به عنوان انسان ناطق است تا حیوان ناطق. در چارچوب واژگان فردیناند دوسوسور بنیانگذار زبان‌شناسی معاصر، مسأله اصلی همانا بیان (گفتار) یا تعهد و التزام است تا زبان، که نظام ساخت‌مندی از اصوات و حروف تلقی می‌شود. در گذار و تحول از یک دیدگاه معرفت‌شناختی به یک نگرش عملی‌تر و واقع‌نگرتر چندین امتیاز و نقطه قوت وجود دارد که مهم‌ترین آن‌ها حساسیت به نوآوری‌های زبانی و تنوع و توجه بیش‌تر به تکوین معنا در بیان و گفتار انسان‌ها است. هر چند به رغم این محاسن تغییر در زبان متضمن بهایی است. به ویژه متضمن به وجود آمدن یک دیدگاه ابزارانگارانه جدید قدرتمند است که مدعی فروکاستن زبان به ابزار خودنمایی انسان است و بیان یا وصف‌الحال عمل و اقدام کاملاً خودکفایی نیست. حتی شیوه‌های بدیع و انحصاری بیان یا اظهار نیز وجود یک زرادخانه زبانی را برای اهداف خود فرض می‌گیرند. مسأله صرفاً این نیست که ما باید سخن خود را با معنای مورد نظر خود هماهنگ کنیم، بلکه (با استفاده از فرمول استائلی کاول<sup>(۱)</sup>) این است که مقید و ملزم به معنای مورد نظر خود باشیم. به دیگر سخن، مسأله صرفاً معطوف به کلماتی که باید حامل قصد و نیت ما باشند نیست، بلکه ناظر به نیاتی که باید به وسیله کلمات یعنی با اصطلاحات یک زبان خاص بیان شوند نیز هست. به یک معنا آن‌چه که در این جا خود را در فراسوی زبان آشکار می‌سازد، دوباره همان لوگوس (بعد زبانی) یا ویژگی‌های نحوی - منطقی (زبان) و قواعد متعارف معنای ملازم با بازی‌های زبانی است.

مشکل فوق‌هنگام آتش‌ستیزه و نزاع میان قصد و قرارداد یا قواعد و بیان را دامن می‌زند، چون تمسک به قواعد شناختی (ادراکی) یا سایر قواعد عملی صرفاً موجب تحیر و سرگشتگی تجربی و عقلانی مذکور می‌شود. همان‌گونه که به نظر می‌رسد، نه تنها بر اساس یک طرح و استدلال منطقی، بلکه از لحاظ وجود شناختی نیز زبان مقدم بر بیان قرار می‌گیرد. حیرت‌آورترین و گیج‌کننده‌ترین معمار ریشه در شرایطی دارد که در آن به هر تقدیر زبان خود



سخن می‌گوید، آن هم به شیوه‌ای که متضمن شناخت نیات و قواعد عمومی است. از این منظر است که گادامر «معمای واقعی زبان» را مشاهده می‌کند. معمایی که وی معتقد است ناظر به ناآگاهی عمیق از زبان است. همان‌گونه که گادامر یادآوری می‌کند، به نظر می‌رسد در سخن گفتن با یک زبان یا درباره یک زبان ما دارای یک درک قطعی از واسطه یا موضوع مورد تحقیق خود هستیم. تصویری که به علت ضرورت، حصول آن به عنوان شرط سخن گفتن از بین می‌رود. دل‌مشغولی به زبان به معنای آن است که ما خود را آگاهانه از تأثیر و سلطه آن رها کرده و کنار می‌کشیم. مشکل این است که «واقعاً نمی‌توانیم به طور کامل خود را از این سلطه رها سازیم، بلکه هر نوع تفکری درباره زبان قبلاً به وسیله زبان تصرف شده است. ما فقط در بستر زبان می‌توانیم فکر کنیم و دقیقاً همین ارتباط تنگاتنگ تفکر ما با زبان همان معما و گره‌کوری است که زبان برای اندیشه و تفکر به بار می‌آورد.»<sup>۱۰</sup> گادامر، اولین کسی نیست که به درک و بیان معمای زبان یا «حیرت‌زایی آشکار زبان» نائل شده است. تقریباً ۲۰۰ سال پیش در سال ۱۷۸۴ یوهان گئورگ هامان<sup>(۱)</sup> نامه‌ای به هردر نوشت که متضمن این تفکر بود «اگر من فصاحت دموستنس<sup>(۲)</sup> را داشتم باید صرفاً یک چیز را سه بار تکرار می‌کردم که عقل زبان یا لوگوس است. من تا مغز استخوان این سخن را در می‌نوردم و خود را تا سر حد مرگ بر سر آن فرسوده می‌کنم. هنوز اعماق این ایده برایم تیره و تار است، من منتظر منجی موعود می‌هستم تا این ژرفا و مفاک را در نوردد و روشن سازد.»<sup>۱۱</sup>

ما هم منتظر چنین فردی هستیم. بررسی‌های کنونی مشخصاً متضمن هیچ نوری نیست که بر هزار توی زبان پرتو افکند. آرزوی من بسیار کم‌تر و کوچک‌تر است. در مجموع اگر این تحقیقات با پرسه زدن‌ها و ایجاد تردیدهای آرامش‌سوز (یا با فراهم آوردن امکان خودآگاهی بیش‌تر برای ما) بر مفاک تیره و تار مورد نظرمان پرتو افکند، به هدف خود رسیده است. هدف مطالعات در سایر زمینه‌ها هم محدود است. اگر چه، در مواجهه گسترده‌تر با ارتباط همبستگی زبان و سیاست این پژوهش بیش‌تر بر اهمیت این طرح و موضوع برای تأملات فلسفی و به ویژه فلسفه سیاسی تأکید خواهد ورزید. این محدودیت نتایج و پیامدهای مختلفی دربردارد. بدون این‌که بخواهیم اهمیت کلی تحقیقات کنونی را انکار کنیم، باید بگوییم آن‌ها در صدد تقلید از روش‌ها و یا تسلیم

شدن در برابر یافته‌های زبان‌شناسی اجتماعی معاصر یا زبان‌شناسی سیاسی تجربی نیستند و هیچ تلاشی برای بررسی سخن‌شناسی سیاسی و روش‌های عینی، مردم را اقناع نمی‌کنند. بیش‌ترین تأکید آن‌ها معطوف به مبادی فلسفی رهیافت‌های خاص یا موقعیت‌ها و فرصت‌های مناسب و اهمیت آن‌ها برای اندیشه سیاسی است. لذا در حوزه تجربه‌گرایی موضوع اصلی پیامدها و دلالت‌های نظری رویکرد تجربی یا رفتارگرایانه به زبان است. هنوز هم در برخی زمینه‌های گسترده‌تر توجهات بیشتر معطوف به معرفت‌شناسی تجربی و به طور مشخص معناشناسی مصداقی<sup>(۱)</sup> و یا تجربی است که در آن زبان به عنوان ابزار تحقیق درباره داده‌های تجربی به کار می‌رود. ملاحظات و توجهات مشابهی در خصوص رهیافت‌های پدیدارشناختی، ساخت‌گرایی، هستی‌شناختی و زبان عمومی نسبت به پدیده زبان وجود دارد و در تمام این مثال‌ها و مصادیق غنای توصیف و تحلیل در مقیاس کلان باید با هم ممزوج شوند.

### اهداف اولیه

تلاش برای فهم موضوع زبان - سیاست در چهارچوب معرفی شده (از منظر تأملات فلسفی) به طرح اهدافی فوری منجر می‌شود که باید بی‌درنگ آن‌ها را توضیح داد. مواضع انتقادی از انگیزه‌های صرف فلسفی یا سیاسی و دنیوی واقع‌گرایان نشأت می‌گیرند. به گفته برخی اندیشمندان، تأکید بر زبان حتی تأکید فکورانه، به دلیل حذف یا ایجاد ابهام در پرسش‌های همیشگی و بزرگی چون عدالت، خیر و حقیقت، متضمن خطر برای عقل و استدلال فلسفی است. یک درجه پایین‌تر از دیدگاه ذات‌گرا، خط و روند دیگری از انتقادات، اصرار بر نادیده انگاشتن یا ناچیز شمردن استقلال واقعیت تجربی (از جمله نیروهای عمل‌کننده در زندگی سیاسی) را نکوهش می‌کند. اگر چه، هر دو هدف با توجه به ملاحظات متفاوت کاملاً ناهمگون و متعارض نیستند، اما هر دو با تفویض یک نقش نسبتاً فرعی و تابعی به زبان هم موافق هستند، در حالی که پرسش از همبستگی و تأثیر متقابل زبان، سیاست و اندیشه به قوت خود باقی است. اولین گروه از انتقادات به طور کلی، علیه «فلسفه زبان» آمریکایی - انگلیسی مطرح شده و علت اصلی آن مواضع ضد متافیزیکی این دیدگاه است.<sup>۱۲</sup> هر چند نفوذ این نکوهش از مرزهای



جغرافیایی فراتر می‌رود. استانی روزن<sup>(۱)</sup> در کتاب «نهیلیسم: یک تحقیق فلسفی»<sup>(۲)</sup> اتهام جهت‌گیری ضد عقلانی را به حوزه گسترده‌ای از دیدگاه‌های معاصر به ویژه به مکتب «تحلیل زبان روزمره» که مشتق از آموزه‌های ویتگنشتاین و آستین<sup>(۳)</sup> و نیز به هستی‌شناسی بنیادی هایدگر درباره‌ی زبان تعمیم داد. در دیدگاه روزن، واژه نهیلیسم مترادف با غیر عقلانی یا ضد عقلانی و بوالهوس و زیاده‌روی‌های غیر گفتمانی و غیر منطقی در هوا و هوس‌ها است. در یک تعبیر دقیق‌تر، این عبارت اولین بار توسط نیچه و بعداً توسط کسانی چون هایدگر به کار رفت، البته انعکاس و بازتاب این واژه در نوشته‌های ویتگنشتاین نیز به کار رفته بود. به اعتقاد روزن، تمایز و تفاوت قابل شدن بین زبان از یک طرف، و اهداف و تصورات عقلانی از سوی دیگر، ضروری است، زیرا تنها این‌گونه جداسازی بود که توجیه گفتمانی گزاره‌ها را امکان‌پذیر ساخت. در مقابل، دل‌مشغولی مفرط به امر زبان همراه بود با تضعیف گفتمان و کاوش در زمینه پرسش‌های فلسفی بنیادی از جمله موضوع افلاطونی «خیر». این تخریب از درون، به نوبه خود صرفاً می‌توانست از طریق برابر دانستن معنای زبان با سکوت و تقلیل عقل به بی‌عقلی پایان پذیرد، نتیجه‌ای که در کانون بحران‌های کنونی عقل قرار دارد. کاربرد واژه نهیلیسم در خصوص مکتب ویتگنشتاین، امر نامعمول و نامرسوم و شاید از دیدگاه اهداف نسبتاً متعادل و منطقی مخالفان آن در مقایسه با اندیشه اخیر قاره [اروپا] کاملاً شگفت‌انگیز و حیوت‌آور بود. نویسنده مطرح کرده است که برای جلب توجه آن دسته از اعضای مجامع فلسفی که نهیلیسم را یک روان‌نژندی ادبی صادره از قاره اروپا می‌دانند، استنباط و استنتاج کردن نتایج نهیلیستی از روش فلسفه‌پردازی که به تصلب و سرسختی خود در مقابل اعتدال فلسفه آنگلو-ساکسون افتخار می‌کند، سودمند و مفید است.<sup>۱۳</sup>

استدلال روزن کاملاً گمراه‌کننده یا بی‌بهره از تأمل برانگیز بودن نیست. محققان اندیشه قرن بیستم نمی‌توانند در مواجهه با نمونه‌سنجی تحقیقات زبانی غیر روشن‌گر و غیر ابتکاری شکست بخورند. تحقیقاتی که تقریباً از معناداری و ربط نظری پالایش می‌شود. من به این نکته پی برده‌ام که اتهام غیر عقلانی یا نهیلیسم به فلسفه زبان کنونی به یک معنا، زیاده‌روی است. خود این اتهام می‌تواند به مثابه یک استراتژی اجتناب و گریز تلقی شود. به میزانی که این اتهام منجر

به پاک کردن صورت مسأله‌ها یا طفره رفتن از پاسخگویی به آن‌ها می‌شود، موجب عجز و استیصال مباحث معاصر درباره زبان می‌شود.

افزون بر این، قابل تصور است که برخی پرسش‌های «دائمی» می‌توانند دوباره صورت‌بندی شوند. حتی شاید لازم باشد به کرات صورت‌بندی شوند، آن هم در چارچوب فلسفه زبان کنونی. ذکر یک مثال شاید به تبیین این نقطه نظر کمک کند. هابرماس، در یکی از آثار خود درباره نظریه زبان معتقد است که «بیناذهنی بودن صرف یا آنچه که وی «وضعیت ایده‌آل گفتار» می‌خواند، فقط زمانی وجود دارد که برابری کاملی در توزیع، تأیید و تکذیب، آشکار سازی و پنهان سازی، تحکم و توافق در میان اجزای طرف‌های ارتباطات وجود داشته باشد. او می‌افزاید که این سه نوع یا سه سطح برابری ضرورتاً صورت‌بندی زبانی آن چیزی را آشکار می‌سازند که به طور سنتی به عنوان ایده‌های حقیقت، آزادی و عدالت شناخته شده‌اند. آدمی به سختی می‌تواند ادعا کند موضوعات فلسفی فراموش می‌شوند. در یک سخن کلی، مایلم در این زمینه با هیلاری پوتنام<sup>(۱)</sup> هم‌آوا شوم که «اگر فلاسفه در پنجاه سال گذشته به زبان علاقه زیادی پیدا کرده‌اند به آن علت نیست که نسبت به پرسش‌های بزرگ فلسفه بی‌علاقه شده‌اند، بلکه ناشی از آن است که کماکان علاقه‌مند به پرسش‌های بزرگ‌اند و باور کرده‌اند زبان کلید گشودن و حل این پرسش‌های بزرگ است.»<sup>(۲)</sup>

در مقایسه با دغدغه‌های متفاوتی روزن، انتقادات نوع دوم، خصیصتی واقع‌بینانه‌تر و سویی مجادلاتی عینی‌تری دارد: موضوع اصلی این انتقادات مسایل بیرون از زمان (فرا-زمانی) نیست، بلکه اهتمام به واقعیت تجربی و ابعاد نابهنجار زندگی سیاسی از جمله تجربه سرکوب و زوال و فساد است.

پرشورترین حمله توسط ارنست گلنر در کتاب «اشیا و کلمات»<sup>(۳)</sup> صورت گرفته است. این کتاب اگرچه بیش‌تر معطوف به «فلسفه زبان» انگلیسی است، اما استدلال‌های آن از غنا و گستره بیش‌تری برخوردار است. به اعتقاد وی، ویژگی‌های خاص زبان در رشته فلسفه زبان، درک واقع‌بینانه‌تری از زبان به ما می‌دهد. از این‌رو، نوآوری گلنر ناشی از گستره و چشم‌انداز منافع و علایقی است که در این دیدگاه مستتر است. این چشم‌انداز، در واقع همه منافع یا علایق موثق و



واقعی که باید به عنوان نقطه عزیمت اندیشه به شمار آورد (یعنی علوم تجربی و تحولات اجتماعی و فکری که افراد تجربه می‌کنند) را حذف می‌کند. مهم‌ترین مسأله در میان مسایلی که از سوی تحلیل‌گران زبانی مستثنی می‌شود، معرفت‌شناسی است که به عنوان نظریه تشخیص رابطه اندیشه یا زبان و اهداف تجربی عینی معرفتی و معروف شده است. در دیدگاه گلنر، نشانه اصلی این حرکت را می‌توان در تعویض و جابه‌جایی دیدگاه‌های معرفت‌شناختی و ارزیابی انتقادی آن‌چه که می‌دانیم (از منظر یک دیدگاه ضد معرفت‌شناسانه که چنین امکان و احتمالی را نفی می‌کند) یافت. او یادآوری می‌کند به عنوان یک درک و تلقی از زبان این نوع دیدگاه «انکار می‌کند که زبان آینه واقعیت است، آینه‌ای که آدمی از ماهیت مؤلفه‌ها و عناصر اصلی آن می‌تواند مؤلفه‌ها و عناصر اساسی واقعیت را استنتاج کند». بخش اعظم فلسفه سنتی حول این معنا از دلالت و استنتاج می‌چرخید، لذا تحلیل‌گران زبانی معتقدند «این خطای اصلی فلاسفه گذشته بوده و واقعیت آن است که توجه آدمی به این نوع خطا، مبنا و رکن همه یا بخش اعظم فلسفه (گذشته یا فلسفه مغالطه) را تشکیل می‌دهد».

کتاب «کلمات و اشیا» به غیر از طرح یک انتقاد معرفت‌شناختی، به شرایط سیاسی-اجتماعی و ذهنی توجه نشان می‌دهد که موجب تقویت جنبش زبان شد. این بررسی‌ها نشان می‌دهد یکی از این شرایط همانا تمایل به تحلیل مشکلات در چارچوب منطق و زبان است، یعنی محرومیت از امور استعلایی ممکن‌الوقوع متعالی. یک روح فرم‌گرا و محافظه‌کار در میان فلاسفه که از نوعی بیگانگی عمیق با تفکر جوهری و متعهدت‌نشأت می‌گیرد، یک سازمان و اسلوب اخلاقی و فکری در نهادهای آموزشی فقدان آگاهی تاریخی و اجتماعی را تأیید و تقویت می‌کند. وجود هستی در نزد شمار قابل توجهی از فلاسفه بر اساس مطالعات ایده‌آلیستی و موشکافانه مدرسی مورد بررسی قرار می‌گیرد. گلنر، بر خلاف روزن خطر اصلی تحلیل زبانی را در نهیلیسم نمی‌بیند، اگر چه، وی نتایج حاصل از دیدگاه‌ها و گزاره‌های غیر عقلانی را به خوبی درک می‌کند. در چارچوب ملاحظات سیاسی، تأکید این مطالعات بیش‌تر بر موضع بی‌طرفانه جنبش متمرکز بوده است که در تحلیل مفهومی صرف متبلور شده بود (موضعی که با تمایلات سنتی و محافظه‌کار همانند است). به عقیده گلنر، از آن‌جا که پوزیتیویسم منطقی همچنان نظریه‌ای انقلابی تلقی می‌شود که موجب تضعیف بسیاری از ایدئولوژی‌های سنتی می‌شود، فلسفه زبان فعلی اساساً از لحاظ

ارزش‌هایی که مطرح می‌سازد محافظه‌کارانه است. این جنبش بدون تأیید یک برنامه محافظه‌کارانه صریح، نفی و زوال هرگونه عادت پذیرفته شده وارد می‌کند و در مقابل بر اثبات این مسأله تأکید می‌کند که دلایل نقد عادات پذیرفته شده کلاً اشتباه هستند. از این منظر، فلاسفه زبانی (و به طور کلی تر دانشجویان زبان‌شناسی) نشان داده‌اند که بر خلاف تصور اورل<sup>(۱)</sup> یک شاخه زبان کهن و جا افتاده می‌تواند حداقل همانند یک زبان تازه ابداع شده اندیشه را محدود کند.<sup>۱۵</sup>

این‌گونه انتقادات را همانند موارد قبلی نمی‌توان به راحتی کوچک شمرده و مورد بی‌اعتنایی قرار داد. بدون تردید، در ادبیات مثال‌ها و مصادیقی وجود دارد که کوتاه‌بینی یا افراط‌گرایی زبانی (بعضاً موسوم به زبان‌گرایی) مطروحه توسط گلنر را تبلور می‌بخشد و دانشجویان علوم سیاسی احتمالاً به این وضعیت نظری که مشکوک به فرمالیسم یا فقدان تفکر اصیل و متعهد است، آگاهی دارند. در مجموع من معتقدم پاسخ واقعی فی‌نفسه ترفند و یا محصول جهت‌گیری‌های ضد تأملی یا غیر انعکاسی نیست. یقیناً سیاست یا واقعیت سیاسی را نمی‌توان مستقل از زبان فهمید، به ویژه اگر آدمی بخواهد نقش سازنده زبان و از جمله اهمیت آن در خودشناسی انسان‌ها و یک شیوه زیست سیاسی مرجح را مورد توجه و بررسی قرار دهد. با توجه به رابطه کلمات، اشیا، زبان و جهان، آن‌گونه که از سوی ویتگنشتاین مورد توجه قرار گرفته، من با این دیدگاه کاول<sup>(۲)</sup> موافقم که «فلسفه زبان روزمره و معمولی معطوف به زبان نیست و به هیچ وجه معطوف به جهان هم نیست، بلکه معطوف به هر چیزی است که خود این زبان ناظر به آن است». در یک چارچوب کلی‌تر، ریچارد رورتی هم در کتاب «فلسفه و آیین طبیعت»<sup>(۳)</sup> سخن مشابهی دارد و می‌نویسد «ما به وسیله کلمات اشیا را می‌سازیم». نکته به کلی متفاوت دیگری که می‌توان گفت، این است که ما نمی‌دانیم چگونه از توصیف شبکه طولانی و مداوم تحقیق از گذشته و آینده، مستقل از اصطلاحات و عبارات خویش راهی به طبیعت پیدا کنیم، در حالی که کسی نمی‌خواهد جمله اول را بر زبان آورد. اثبات نکته دوم، درست به منزله اقرار به این نکته است که دیدگاه کنونی ما درباره طبیعت تنها سرمشق ما در زمینه سخن گفتن از روابط فیما بین طبیعت و

1 . Orwell

2 . Cavell

3 . *Philosophy and the Mirror of Nature*



کلمات است.<sup>۱۶</sup>

### چرخش زبانی

تفاسیر قبلی به معنای حل شدن یا نادیده انگاشتن واقعیات مذکور نیست، بلکه صرفاً بیان‌گر واکنش‌های ممکن و رویکردهای جایگزین است (که بعداً توضیح داده خواهند شد). - مباحث اولیه و فشرده فوق بیان‌گر تفوق و غلبه زبان در مباحث فلسفی معاصر کنونی است. غلبه و برتری که زمینه مساعدی برای انواع کثیری از تأکیدات، رهیافت‌ها و دیدگاه‌های مطلوب و نامطلوب فراهم می‌آورد. در این حد مبادلات مذکور بیان‌گر (آن هم به صورت تلویحی) نظریه توانمندی فعلیت یافته زبان در فلسفه قرن بیستم است. نظریه‌ای که متکی و مبنی بر شواهد تحسین برانگیز و شکوهمندی است که به دفعات تحت عنوان «چرخش زبانی» خلاصه شده‌اند. در این جا، مایلیم که این نظریه را از طریق نقد و ارزیابی روش عینی که در آن «چرخش زبانی» رخ داده و یا خود را در متون مختلف فلسفی متبلور ساخته، به طور دقیق‌تر بررسی کنیم. (متناسب با افزایش قدرت زبان ادعا می‌شود که این برگشت به زبان محدود و منحصر به تفکر آنگلو - ساکسون و انگلو - آمریکایی است)، هر چند تأملی دقیق‌تر نشان می‌دهد این ادعای بی‌دلیلی است، در واقع، موضوعات زبانی به عنوان مسایل مهم در دیدگاه‌ها و رشته‌های مختلف فلسفی، ادبی و اجتماعی - نظری در قاره (اروپا) هم موضوعیت و اهمیت یافته است (گرچه نه به طور مطلق). مایلیم هم گستردگی و هم پیچیدگی تحول (اما نه به صورت جامع و مانع) را به واسطه تأکید و تمرکز بر شمار محدودی از صورت‌بندی‌های ناخودآگاه از رشته‌های مختلف برجسته سازم.

تغییر رویکرد فیلسوفان آمریکایی و انگلیسی، ظهور تحلیل زبان عامیانه یا دقیق‌تر بگوییم فلسفه زبانی را به گذشته ارتباط می‌دهد. به تعبیر دقیق‌تر، این تحولات به هیچ وجه از تأثیرات قاره اروپا بر کنار نبود. به نظر می‌رسد، اصطلاح چرخش زبانی برای اولین بار توسط گوستاو برگمن<sup>(۱)</sup> مطرح شد. وی تجربه‌گرایی منطقی و عضو حلقه وین<sup>۱۷</sup> بود، اما ظاهراً اشاعه این مفهوم و شهرت آن به واسطه کتابی صورت پذیرفت که توسط ریچارد رورتی در سال ۱۹۶۷

منتشر شد. عنوان این کتاب «چرخش زبانی: مقالات جدید در روش‌های فلسفی»<sup>(۱)</sup> بود. نویسنده در مقدمه کتاب بازگشت مورد بحث را با سنت تجربه‌گرایی منطقی در عصر ما مرتبط ساخته است. وی در کاربرد مفهوم «تحلیلی» یا فلسفه زبانی پیوستار، گستره زمانی و فکری را مدنظر داشت که از اتمیسم منطقی راسل و ویتگنشتاین جوان و نیز حلقه وین و برنامه تکوین‌گرایی زبانی گرفته تا اوج‌گیری تحلیل زبان عامیانه در دوران پس از جنگ جهانی دوم را دربرمی‌گرفت. ویژگی مشترک این مراحل، تلاش برای غلبه بر متافیزیک‌های نظری مبتنی بر حدس و گمان و تسهیل انجام تحقیقات علمی - تجربی از طریق ژرف‌کاوی در مفاهیم و مقولات زبانی است. رورتی نوشت مراد من از فلسفه زبانی این است که مسایل فلسفی یا به وسیله اصلاح زبانی حل شوند یا به واسطه فهم بیش‌تر از زبانی که به صورت روزمره از آن استفاده می‌کنیم. فلسفه زبانی به مثابه شاخه جدید تجربه‌گرایی منطقی، در این تلقی خود متأثر از ملاحظات روش‌شناختی و معرفت‌شناختی بود. به این معنا که زبان اساساً به عنوان یک ابزار در کاوش واقعیات تجربی مورد استفاده قرار می‌گرفت. مقدمه کتاب، متضمن این نکته است که برای انجام این وظیفه، زبان یا باید اصلاح و حتی صورت‌بندی مجدد شود و یا به واسطه ایضاح قواعد فعلی فهم بهتری از آن حاصل آید. اولین بدیل و جایگزین می‌تواند هم از تلاش برای آشکارسازی منطق درونی زبان یا از «نحو منطقی»<sup>(۲)</sup> که به عنوان نحو دستوری - تاریخی یک زبان مفروض فراموش می‌شود حاصل آید و هم از یک «تکوین‌گرایی»<sup>(۳)</sup> سنجیده و ژرف‌اندیشی که به پیدایش یک زبان ایده‌آل منجر می‌شود (گزینه‌ای که مورد حمایت حلقه وین بود). از سوی دیگر، گزینه دوم، موضوع تحلیل زبان عامیانه آن‌گونه که ویتگنشتاین - آستین<sup>(۴)</sup> و پتر سترائسون<sup>(۵)</sup> باب آن را باز کردند، بود. نوید و امید مشترکی که این بدیل‌ها را سرزنده نگاه می‌داشت این بود که زبان به علاوه علم به گونه‌ای می‌تواند واقعیات را توصیف و تبیین کند.<sup>۱۸</sup>

بخش قابل توجهی از مقاله رورتی به بحث مناقشه بین شالوده‌شکنان و تحلیل‌گران زبان عامیانه می‌پردازد. بحثی که جزئیات آن ربط مستقیم به چارچوب فعلی ندارد. با توجه به نتایج

1 . *The Linguistic Turn: Recent Essays in Philosophical Method*

2 . *Logical Syntax*

3 . *John Austin*

4 . *Peter Strawson*



کلی یا گزاره‌های فلسفه زبان به ویژه در پرتو اهداف معرفت‌شناختی آن، مقدمه مذکور صرفاً به موفقیت‌های بسیار نادر اشاره می‌کند. رورتنی اظهار می‌دارد، نتایج نسبتاً بدبینانه حاصله از دیدگاهش مستلزم حتمی بودن شکست تلاش فلاسفه زبانی برای تبدیل فلسفه به یک «علم دقیق» است. این داوری، او را به واریسی دیدگاه‌های پیش‌تری واداشت. اگر فلسفه زبانی نمی‌تواند علم کامل و دقیقی باشد و اگر فلسفه دارای کارویژه صرفاً انتقادی و اساساً دیالکتیکی است، پس وضعیت این دانش در آینده چگونه خواهد بود؟ در پاسخ به این پرسش بخش نتیجه‌گیری مقاله به طرح ۶ امکان و احتمال درباره آینده فلسفه می‌پردازد که همگی متضمن طرح رویکردهای مختلف نسبت به زبان است. در فهرست رورتنی طرح وی شامل گزینه‌های زیر است:

۱. پدیدارشناسی هوسرلی، مبتنی بر نفی «نومینالیسم روش‌شناختی» و نیز تجربه‌گرایی.
  ۲. هستی (وجود)‌شناسی هایدگری که به فراسوی فلسفه به عنوان یک معرفت‌استدلالی توجه می‌کند.
  ۳. باز تعریف فلسفیدن در راستای دیدگاه‌ها و جهان‌بینی‌های تکوین‌گرا.
  ۴. تبدیل تأمل به یک اقدام درمانی و بهداشتی، آن‌گونه که (احتمالاً) از سوی ویتگنشتاین متأخر مطرح شد.
  ۵. بسط و توسعه تحلیل زبانی در راستای توضیح و توصیفی که نهایتاً به فرهنگ‌نویسی می‌انجامد و به خاطر خودش پیگیری و دنبال می‌شود، آن‌گونه که این دیدگاه بعضاً به وسیله آستین مطرح شده است.
  ۶. بالاخره پیگیری بررسی‌های زبانی متعالی معطوف به کشف شرایط ضروری امکان‌پذیری (تکوین) خود زبان، آن‌گونه که توسط استراوسون مطرح شده است.<sup>۱۹</sup>
- برای مقاصد کاملاً عملی، گزینه‌های مذکور در ظاهر اتفاقی ارائه می‌شوند، بدون این‌که معطوف به نظم عالی یا طرح ترجیحی باشند. رورتنی با نشان دادن مزایا و معایب، داوری خاص خویش را به دقت در حالتی از تعلیق انجام داد. هر چند آخرین پاراگراف از کتاب وی، تفسیر تکان‌دهنده زیر را ارائه داد (تفسیری که متن مقاله خواننده را آماده شنیدن آن نکرده بود): دلم می‌خواست مهم‌ترین چیزی که در عرصه فلسفه در سی سال گذشته اتفاق افتاده، نه نفس تحول زبانی، بلکه آغاز یک بازاندیشی کامل و دقیق درباره دشواری‌های معرفت‌شناختی خاصی باشد

که از زمان افلاطون و ارسطو گریبانگیر فیلسوفان بوده است. مشکلات معرفت‌شناختی مذکور با آن چیزی که رورتی توضیح و تبیین تماشاگرانه دانش می‌نامد همراه است. توضیحی که مبتنی است بر امکان‌پذیری وصول و دسترسی شنیداری و دیداری مستقیم به حقیقتی که زبان نمی‌تواند آن را بیان کند. رورتی معتقد است، طبق معرفت‌شناسی غالب گذشته، (برداشت و تصویری که هنوز در تجربه‌گرایی منطقی طنین‌انداز است) حصول معرفت مسبوق به ارائه و حضور بی‌واسطه اشیا و پدیده‌ها در ذهن و به ذهن است و ذهن نیز به مثابه نوعی چشم غیرمادی تلقی و بی‌واسطگی هم به معنای عدم مداخلیت و وساطت زبان است. به محض این‌که این دیدگاه معرفت‌شناختی (و تأکید بر خود معرفت‌شناسی) کنار گذاشته شود، تفکر فلسفی به انجام بازنگری عمیقی منجر می‌شود که بازتاب عمومی آن تنها به صورت مبهم قابل تصور در این مرحله است. «اگر توضیح تماشاگرانه سنتی دانش متروک شود، تبیینی که جایگزین آن می‌شود، به صورت بندی‌های دیگری در خارج از حوزه فلسفه به ویژه در حوزه فراقلسفه خواهد انجامید»<sup>۲۰</sup>.

این تفاسیر متأخر دلالت‌ها و پیامدهای مهمی برای جایگاه زبان و اهمیت (و مبنای) چرخش زبان دارد. اگر آن چیزی که عملاً در زمان ما به وقوع پیوسته است (در کنار تحولات سطحی و حوادثی که در این کتاب بدان‌ها اشاره شده است) چرخشی عمده‌ای در معرفت‌شناسی غربی به شمار آید. لذا می‌توان گفت این تحول متمایل به دستکاری و شاید زایل کردن التزامات معرفت‌شناختی - روش‌شناختی فلسفه زبان که با میراث تجربه‌گرایی منطقی گره خورده است، بود. هر چند تحولات مشابه به روشنی اهمیت فلسفی زبان را فی‌نفسه به خطر نمی‌اندازد و لذا «چرخش زبان» را در یک حوزه و پرتو کاملاً جدید متبلور می‌سازد - ملاحظات مربوط به این نوع در جدیدترین کتاب رورتی، تحت عنوان «فلسفه و آیین طبیعت» مطرح و بررسی شده‌اند. این کتاب با فراتر رفتن از سطح تعقلات و تأملات مطروحه، نقد همه‌جانبه و تمام‌عیاری از سنت معرفت‌شناسی غربی که به عنوان نظریه تماشاگرانه<sup>(۱)</sup> معرفت، معروف شده است، ارائه می‌دهد. این کتاب همچنین مفهوم و تصور «چشم غیر مادی» (را که در تلفظ من<sup>(۲)</sup> غیر عادی

1 - Spectatorial

۲. در انگلیسی تلفظ I و eye همانند است.



خواننده می‌شود) به عنوان مترادف «ماهیت شفاف ما» معرفی و به صورت مشروح و مفصل توضیح و بسط می‌دهد. رورتی، با توجه به رهیافت‌های فلسفی درباره زبان و در بررسی دو نوع تلقی، دو نوع (فلسفه زبان) خالص و ناخالص را از هم تفکیک می‌کند. فلسفه زبان خالص ناظر به «زبان برای زبان» است، اما فلسفه زبان ناخالص ناظر به «زبان برای مقاصد معرفت‌شناختی و عالی» است. او می‌افزاید که در مورد فلسفه زبان خالص، ما با رشته‌ای مواجهیم که هیچ‌هتای معرفت‌شناختی ندارد، البته به بسیاری از موضوعات سنتی مورد توجه فلسفه مدرن هم التفاتی ندارد. در نقطه مقابل، انگیزه رهیافت دوم مشخصاً معرفت‌شناختی است. منبع و منشأ این فلسفه زبان ناخالص، همانا تلاش برای احیای مجدد تعریف کانت از فلسفه به عنوان فراهم‌آورنده یک چارچوب غیر تاریخی دائمی برای پژوهش در شکل و صورت (قالب) نظریه معرفت است. رورتی معتقد است، تلقی نخست (که مصداق بارز آن ویتگنشتاین متأخر است) موجد درک و برداشت غیر معرفت‌شناسانه‌ای از فلسفه زبان است. از سوی دیگر، چارچوب دوم هم در زمان‌های مختلف و به طرق گوناگون به اشکال متنوعی از عملیات‌گرایی، رفتارگرایی، قراردادگرایی (اعتبارانگاری)، تحویل‌گرایی (تقلیل‌گرایی) و اثبات‌گرایی سوق داده شده است و این دیدگاه‌ها متضمن یک تلاش نوستالژیک برای وصل کردن نوع جدیدی از فعالیت فلسفی با مسایل کهن است.<sup>۲۱</sup>

با عطف نظر از چارچوب و زمینه انگلو-آمریکایی به قاره اروپا، می‌خواهم توجه اجمالی به مکتب یا جنبش پدیدارشناسی داشته باشم. در چارچوب اثبات این جنبش، تمایل و توجه به زبان در آثار برخی از متفکران برجسته آن آشکار و مشهود است: در صورت‌بندی هایدگر از «پدیدارشناسی هرمنوتیکی» در کتاب «هستی و زمان» و نیز رازدایی وی از معرفت‌شناسی، در صورت‌بندی گادامر از «هرمنوتیک فلسفی» در کتاب «حقیقت و روش» و در حرکت مرلوپونتی از «درک بدوی» به «پدیدارشناسی شبه ساختاری زبان»<sup>۲۲</sup>. به اقتضای بحث فعلی مایلم بر پل ریکور تأکید کنم. عمدتاً به این علت که وی در مقاله‌ای تحت عنوان «از اگزیستانسیالیسم تا فلسفه زبان» (۱۹۷۱) از سیاحت فکری خود توضیح مختصری ارائه می‌دهد. پل ریکور، با توجه به تبار فکری، نقطه عزیمت خود را پدیدارشناسی هوسرل که به مثابه یک روش تحقیق به کار می‌رفت، قرار داد. در حالی که این روش را به صورت بدیع و تازه‌ای در زمینه واری و بررسی موضوعات

مختلف اگزیستانسیالیستی به کار می‌بست. همان‌طور که بعداً به صورت مشروح‌تر توضیح خواهم داد، رهیافت و رویکرد هوسرل اساساً بر «اصل» پدیدار یعنی بر «جوهر و ذات یا معنای ذهنی و شناختی» متمرکز است؛ آن‌گونه که از دیدگاه یک آگاهی خالص و متعالی دیده می‌شود. ممکن است کسی بر اساس یک روش بسیار ساده‌انگارانه معتقد باشد که پل ریکور با قرار دادن دیدگاه هوسرل به عنوان نقطه عزیمت خود، لوگوس را به عنوان زبان پدیدارها تلقی می‌کند تا هسته معرفتی آن‌ها، و این زبانی است که ما در تفسیر دقیق سخت‌بدان نیاز داریم.

بعضی از آثار اولیه پل ریکور، متمرکز بر موضوع اراده انسان و توضیح و بسط مسایلی چون انگیزه، قصد و نیت و هدف در سنت هوسرلی بود. هدف این مقالات، فهم جوهر یا ساختار ثابت اعمال ارادی بود<sup>۲۳</sup>. این تحقیقات در یک چشم‌انداز کلان می‌تواند با اتکا بر توضیحات و تحلیل‌های مستقیم پدیدارشناسی و همچنین کاربرد واژگان موجود و زبان روزمره دنبال و پیگیری شود. متعاقب این تحقیق ریکور، متذکر می‌شود که شیوه تحقیق اتخاذ شده متضمن به وجود آمدن هیچ مشکل خاص زبانی نیست. برای این‌که یک زبان مستقیم یعنی زبان روزمره و معمولی باید در دسترس باشد تا بتوانیم کلماتی چون هدف، انگیزه و غیره را بیابیم. هر چند در پیگیری بیش‌تر این خط سیر تحقیقی مسایل و پرسش‌های دشواری پدیدار شدند؛ به ویژه تجاربی چون گناه، بندگی، بیگانگی یا در چارچوب دینی معصیت. در یک روش غیر قابل پیش‌بینی، این مسایل موجب ورود سرگردانی‌ها و ابهامات زبانی جدیدی در تحقیقات ریکور شدند. آن‌هم از طریق نشان دادن بی‌تناسبی یک ساخت شفاهی از زبان و نیاز به تفسیر نمادین. ریکور می‌نویسد: «واقعیت این‌است که ما زبان صریح و مستقیمی داریم که هدف، انگیزه و توانایی خود را به وسیله آن ابراز می‌کنیم. اما به واسطه استفاده از استعاره‌هایی چون نفاق و کدورت، گمراهی، مسؤولیت و بندگی از شرسخن می‌گوییم. افزون بر این، این نمادهای اولیه به وجود نمی‌آیند، مگر این‌که در روایت‌هایی از اسطوره ریشه داشته باشند که بیان‌گر چگونگی داستان، آغاز شرسخن است.» به عنوان نتیجه این تجارب و تجارب مشابه، روش پژوهش ریکور از توصیف صریح و سراسر پدیدارشناختی به یک روش غیر مستقیم و فرعی تأویل این نمادها تغییر یافت. باید یک بعد هرمنوتیکی در ساختار خود اندیشه و تفکر ژرف و انعکاسی را معرفی کنیم.<sup>۲۴</sup>



اگر چه کشف هرمنوتیک تنها یکی از مراحل اولیه در سیاحت فکری ریکور بود، اما اهمیت این کشف هنوز برای تفسیر زبان نمادین یا هنر و فن تشخیص معنای غیر مستقیم اندک و محدود بود. کم‌کم در این زمان حوادثی اتفاق افتاد که ریکور را مجبور به تعمیق «چرخش زبانی» و نیز تغییر علایق فلسفی او به «مسأله زبان» کرد. در این تحقیق چهار رویداد عمده مطرح و معرفی شده‌اند.

۱. توجه روزافزون وی به ساختار نظریه تحلیل روانی.
  ۲. تحول وسیع و مهم در حوزه‌های فلسفی از جمله در فرانسه که طی آن ساخت‌گرایی به تدریج جای اگزیستانسیالیسم و حتی پدیدارشناسی را می‌گرفت.
  ۳. ظهور جریان‌های مختلف در تفاسیر دینی - انجیلی، عمدتاً متناسب با به اصطلاح الهیات کلام (کتاب) در مکتب پسا - بولتمانی.
  ۴. نفوذ و تأثیر روزافزون «فلسفه زبان روزمره» آنگلو - آمریکایی که در آن وی در صدد جست‌وجو و ابداع شیوه‌ای برآمد که هم پدیدارشناسی را احیا کند و هم به افراط ساخت‌گرایی پاسخ دهد.
- هر یک از حوادث فوق، تأثیر قدرتمندی بر اندیشه ریکور و درک و برداشت وی از زبان داشته‌اند. طبق مقاله مطالعات وی درباره تحلیل روانی وجود دو نوع هرمنوتیک را برای وی آشکار ساخت: هرمنوتیک تقلیلی یا تحویلی که معطوف به «تفسیر تحویلی» نمادها است و هرمنوتیک نوع دوم که ناظر به تجمیع، احیا و بازیافت معانی اصلی این نمادها است. حتی قاطع‌تر از آن مقابله ساخت‌گرایی با «مدل ساختاری» بود؛ مدلی که به قول خود ریکور دیدگاهی است که قبل از آن که زبان را یک فرایند یا یک حادثه بداند، یک نظام می‌داند، نظامی که در سطح آگاهی ناطقان تأسیس نمی‌شود، بلکه در سطوح پایین‌تر یعنی سطح ناخودآگاه ساختاری به وجود می‌آید. در نتیجه این مقابله، دیدگاه سوژه‌محور یا رماتیک اولیه ریکور نسبت به هرمنوتیک به یک دیدگاه عینی یا عینیت‌گراتر تغییر یافت. «من کوشیدم تا آن‌جا که می‌توانم در هرمنوتیک از این رویکرد ساختاری به واسطه یک ارتباط بهتر بین تبیین عینی و تناسب ذهنی تعادل و هماهنگی برقرار کنم». در حوزه کلام پسا - بولتمانی تحول مشابهی حادث شد که

متضمن عدم تأکید بر کشف و دریافت مستقیم «وحی - کلمه» به مثابه تبشیر انجیل<sup>(۱)</sup> به نفع ارتباط تنگاتنگ متن انجیل به عنوان روایت بود. کلام آخر این که، راز اهمیت تحلیل زبان همانا توانایی آن در آشکار کردن ویژگی جدی یا چندبعدی کلمات و نیز تأکید آن بر قدرت توضیحی اظهارات روزمره به ویژه در حوزه احساسات و فعالیت‌ها است.<sup>۲۵</sup>

### برداشت‌های مختلف از زبان

از دو جهت مختلف و متعارض، صورت‌بندی‌های ریکور و رورتی نقش مهمی در اتصال اندیشه و طرز تفکر اروپایی و آنگلو - آمریکایی دارند. در هر دو مصادیق متعددی از این ارتباط و پیوند (به ویژه) در زبان دیده می‌شود. از این منظر، هر دو تبیین، وسعت و گستره چرخش زبانی را در عصر و دوره ما تصدیق می‌کنند، اما چشم‌انداز آن را کاملاً مورد توجه قرار نمی‌دهند. می‌توان چرخش مشابهی را در زمینه «نظریه اجتماعی انتقادی جامعه‌شناسی» که به وسیله مکتب فرانکفورت مطرح شده است نیز مشاهده کرد. در چارچوب تفکر قاره‌ای آدمی، می‌تواند به روندها و گرایشات فکری مختلف در «پسا ساخت‌گرایی» فرانسه و به ویژه تحقیقات و تتبعاتی که درباره طرح‌ها و موضوعاتی چون «گفتمان» (یا کنش گفتمانی) و دستور زبان‌شناس صورت می‌پذیرد اشاره کند.<sup>۲۶</sup> صورت‌بندی و جریانات فوق به رغم توجه همسان به زبان، به هیچ وجه همگون و متجانس نیستند. در اصل، چرخش زبانی مذکور نه تنها حرکت واحدی را تشکیل نمی‌دهد، که به معجونی از دیدگاه‌هایی تبدیل می‌شود که غایات و اهداف آن‌ها نه تنها مختلف و متنوع که کاملاً غیر قابل مقایسه‌اند. عنوان این فصل را ما از کتابی که در سال ۱۹۷۶ توسط جورج اشتاینر<sup>(۲)</sup> منتشر شده است برگرفته‌ایم. عنوان کتاب وی این است «بعد از بابل: وجوه زبان و ترجمه»<sup>(۳)</sup>. اشتاینر در این کتاب، در وهله اول بر مشکلات و دشواری‌های ترجمه که بر اثر کثرت زبان‌ها و وجود اصطلاحات محلی و فقدان یک کد زبانی جهانی (مشترک) به وجود می‌آید، تأکید می‌کند.<sup>۲۷</sup> به نظر می‌رسد کثرت و ابهام مشابهی که ناشی از توجه به برداشت‌های مختلف از زبان یا آن چیزی است که بعضاً نظریه‌های «فرا - زبان» خوانده می‌شود در حال گسترش است و

1 . Kerygma

2 . George Steiner

3 . *After Babel: Aspects of Language and Translation*



نشان می‌دهد که: ما با بابلی از زبان‌ها (لهجه‌ها) و «فرا-لهجه‌ها» مواجه می‌شویم یعنی شهری سرشار از تعابیر و تفاسیری که هستیم، آیا امکان ایجاد هماهنگی میان این دیدگاه‌های متعارض وجود دارد و آیا می‌توان از طریق ترکیب کردن رهیافت‌ها و روش‌های مختلف به ایجاد یک راه میان‌بر پرداخت؟

برای ساختن برخی راه‌ها در راستای این مسیر لازم است صورتی از کمک‌هایی که برخی از راهنمایان و راهنمایی‌های مجرب می‌توانند به ما عرضه کنند ارائه دهیم. به یک معنا، اولین راهنما وجود یک شریک ساکت و صامت در این تحقیق از همان ابتدای کار است. نام آن به طور ضمنی در عنوان فرعی کتاب حاضر آمده است. همان‌گونه که خوانندگان دریافته‌اند عنوان فرعی کتاب «چرا زبان موضوع تأمل فلسفه سیاسی است؟» می‌باشد و عملاً نوعی تغییر در عنوان کتاب «ایان هکینگ»<sup>(۱)</sup> است که معطوف به تبیین رابطه فلسفه - زبان است که در سال ۱۹۷۵ منتشر شد. کتاب هکینگ، حاوی دیدگاه‌ها، نکات و ملاحظات ارزشمندی درباره موضوع مذکور است که من برخی از آن‌ها را می‌توانم به اجمال مطرح کنم. بنابراین، وی با توجه به موضوعیت این بحث در عصر ما می‌گوید، این واقعیت آشکار است که آگاهی بی‌درنگ از زبان در زمان حاضر ویژگی تمام فلسفه‌های عمده غربی است. سایر تفاسیر گیرا و جذاب، نیز به نحوی از انحا با اهمیت کلی چرخش زبان مرتبط‌اند. از برخی جهات به نظر می‌رسد هکینگ با دورتی در این شهود اشتراک نظر دارند که آن‌چه در سطح زیرین بسیاری از تحولات سطحی در حال وقوع است در واقع نشانه‌ای از تحول در جایگاه معرفت‌شناسی یا ماهیت دانش و معرفت است. به قول هکینگ «معرفت آن چیزی نیست که عادتاً دانش و معرفت خوانده می‌شود». هکینگ در کنار تمایزی که بین رویکردهای ناب و غیر ناب مطرح می‌کند به طرح و ارائه شیوه‌ها و راه‌های نسبتاً «بی‌اهمیت» یا بی‌ارزشی می‌پردازد که به وسیله آن‌ها زبان به موضوع تأمل فلسفی تبدیل می‌شود. در این میان، می‌توان به تأملات معرفت‌شناختی جنبش تجربه‌گرایی منطقی اشاره کرد، که هم در تلاش برای ساخت یک زبان ایده‌آل تبلور پیدا کرده و هم در تحلیل توصیفی از کاربرد روزمره و معمولی زبان. هکینگ می‌نویسد، از یک طرف زبان به موضوع بررسی‌های فلسفی تبدیل شده است، زیرا بیان و زبان مشترک و رایج به گنجی و سردرگمی



می انجامد و از سوی دیگر، «دیدگاه مخالف» پذیرفته و تأیید می شود که استفاده انعکاسی از بیان مشترک را برای اجتناب از سردرگمی ضروری می داند و مدعی است طرح و تعریف عبارات جدید عملاً سردرگمی را تشدید خواهد کرد. او می افزاید: هر یک از این دو دیدگاه متعارض را می توان شایع ترین و متداول ترین پاسخ به این پرسش دانست که چرا زبان به موضوع بررسی های فلسفی تبدیل شده است؟ که البته به نظر من هیچ کدام پاسخ قانع کننده ای نیستند.<sup>۲۸</sup>

اظهارات و گزاره هایی از این دست، اگرچه روشن گرند، اما موضوع بحث ما نیستند. آنچه من مایلم از هکینگ اقتباس کنم، همانا تمایز وی میان برداشت ها و تلقیات عمده از زبان است. کتاب هکینگ در سه فصل به ترسیم سه رویکرد وسیع درباره زبان می پردازد که با مراحل تاریخی موفقیت آمیز تحقیقات فلسفی یعنی با اوج شکوفایی ایده ها، معانی و گزاره ها هم خوانی دارد (احتمالاً می شد از همان اول، فصلی را درباره عصر «ماهیات» افزود که دوره عصر باستان را دربربگیرد). در دیدگاه هکینگ، دوران شکوفایی ایده ها عصر دکارت و هابز تا قرن نوزدهم را در برمی گیرد. اولین و اصلی ترین دل مشغولی این دوره در کنار زبان همانا حوزه تصورات درونی یا به قول هابز، گفتمان روحی در تمایز با ارتباطات بین ذهنی بود. هکینگ می گوید «گفتمان ذهنی هابز آموزنده است.» هابز معتقد است امری ذهنی وجود دارد که مثل زبان می توان آن را گفتمان نامید و البته از لحاظ منطقی بر زبان تقدم دارد.

آثار و نوشته های قرن هفدهم، غالباً بر این نکته تأکید می ورزند که ما باید حتی المقدور ذهن و اندیشه خویش را از چنبره هزار توی زبان مصون داریم. زیرا زبان عرفی و عمومی بر خلاف گفتمان روحی مستعد سوء استفاده بسیار است. در مقابل، عصر سوء ظن و تردید نسبت به زبان در دوران شکوفایی معانی (که مشخصه سال های اولیه این قرن بود) نوعی جهت گیری، تمایل و رغبت قطعی و اساسی به زبان تحقق پیدا کرد، اما در یک چارچوب و طرح بسیار محدود که صرفاً معطوف به تثبیت نسبی واحدهای معنی و ساختارهای زبانی بود. واژه معنا در این چارچوب از آثار گاتلوب فرگه<sup>(۱)</sup> به ویژه از تمایزگذاری معروف وی میان معنای زبانی - مفهومی (ذهنی) و دلالت عینی و تجربی اقتباس شده است. در این دوره، تثبیت معنا به یکی از دو طریق زیر انجام می پذیرفت: (۱) از طریق روش منطقی - برهانی (استدلالی)؛ (۲) از طریق گروه



زدن معنا به ابژه‌ها و تجارب حسی متمایز (یعنی به مصادیق). به عبارت دیگر، تأکید اصلی معطوف بود به بسط یک «نحو» منطقی و یک معناشناسی منطقی - تجربی. شکوفایی و رونق گزاره‌ها (که بعد از جنگ دوم جهانی به وقوع پیوست) به حذف معانی استدلالی و ثابت انجامیده و این معانی را به ساخت گزاره‌ها یا جملات، گفتمان‌ها و بازی‌های زبانی منوط ساخته است.<sup>۲۹</sup>

به رغم ارزش‌های تحلیل هکینگ، آن را از دو جهت محدود و نارسا می‌بینم: یکی این‌که تفکیک معنا و گزاره یا جمله تا حدودی مبهم است و لذا به توضیح و شرح مبسوط نیاز دارد. دومی و در عین حال مهم‌تر این‌که این تحلیل با آن‌که بر تأثیر گسترده زبان صحه می‌نهد، اما خود را آگاهانه (البته با استثنائاتی چند) به شرح سنت فلسفی آنگلو - آمریکایی محدود می‌کند، به ویژه به شاخه و گرایش تجربی این سنت. برای رفع و تصحیح این محدودیت‌ها می‌خواهم افکار و آرای دومین راهنمایم، کارل اتو اپل<sup>(۱)</sup> فیلسوف آلمانی را توضیح دهم که آثارش حاوی چندین طرح مهم است که مرتبط با موضوع بحث ما است. یکی از این طرح‌ها در کتاب «به سوی تحول فلسفه»<sup>(۲)</sup> (۱۹۷۳) مطرح شده و معطوف به آن چیزی است که می‌توان آن را طرح یا بنای اساسی زبان نامید. این کتاب با تکیه بر آموزه‌های پیرس<sup>(۳)</sup> و چارلز مورس<sup>(۴)</sup> بین سه «کارویژه نشانه» یا ابعاد زبان تمایز قایل می‌شود. این سه کارویژه عبارتند از: نحو، معناشناسی و پراگماتیک. در این طرح، «نحو» ناظر به روابط درونی میان نشانه‌ها است و معنی‌شناسی به معنی روابط نشانه‌ها با موضوعات و موقعیت‌های فرازبانی توسط نشانه‌ها بازتابی می‌شود. بالاخره، کارویژه پراگماتیک معطوف به روابط میان نشانه‌ها و استفاده‌کنندگان از آن یعنی انسان‌ها است. گفته می‌شود «نحو» که با تبلور و انعکاس ساخت منطقی زبان صورت‌بندی شده یا شکل یافته<sup>(۵)</sup>، نقطه آغاز منطق ریاضی مدرن است و با توجه به ربط آن با مصادیق خارجی و عینی معناشناسی شکل‌دهنده‌ی تأکید تجربه‌گرایی مدرن به مشابه تداوم معرفت‌شناسی سنتی است. در نظریه همسانی<sup>(۶)</sup> حقیقت ارسطو تبلور یافته است. سرانجام این‌که، حوزه پراگماتیک (که بنا به

1 . Karl - Otto Apel

2 . *Towards a Transformation of Philosophy*

3 . Peirce

4 . Charles Morris

5 . Formolized

6 . Correspondence



تأکید مطالعات مربوطه نباید با تحلیل تجربی رفتار زبانی یکی انگاشته شود) وجه متمایز نقطه عزیمت معنی‌شناسی پیرس و محور پراگماتیسم امریکایی است و این دیدگاهی است که در وهله اول به کارکرد زبان، دانش و علم در چارچوب و پس‌زمینه زیست - رفتار انسان علاقه‌مند است. کانون و اشاره اصلی توضیحات اهل درباره ابعاد نشانه‌ها، همانا اهمیت روزافزون «چرخش پراگماتیک» در فلسفه زبان معاصر به ویژه در دوران رونق و شکوفایی گزاره‌ها و جملات است. وی می‌نویسد «پوشیده نیست که در مسیر توسعه فلسفه زبان تأکید و اتکای علایق نظری و عملی به طور موفقیت‌آمیز از نحو و معنی‌شناسی به پراگماتیک تغییر یافته است».<sup>۲۰</sup>

طرح دوم نیز باید معطوف به تکامل تاریخی رویکردهای (مختلف) به زبان باشد. در راستای این روند تفسیر کارکرد نشانه‌ها مؤید و بیان‌گر وجود نوعی ربط و پیوند پنهانی میان پراگماتیک زبانی و سنت بلاغت یا اومانیزم ادبی است. در یکی از آثار قبلی اهل بحث مشروح‌تری درباره زمینه‌های تاریخی ارائه شده است که بر «ایده زبان» در رنسانس و تفکر باروک تأکید کرده است. اهل با ترسیم چشم‌انداز پیچیده‌ای از جهت‌گیری‌ها و رویکردهای فلسفی چهار دیدگاه زبانی اصلی را برجسته کرده است که می‌توان آن‌ها را در اوج دوران مدرن یافت: تجربه‌گرایی، عقل‌گرایی، انسان‌گرایی و عرفان‌گرایی - لوگوس‌گرایی. تجربه‌گرایی ملهم و متأثر از موضع دیدگاه نومیالیستی اکام<sup>(۱)</sup> در اواخر قرون وسطی، دربرگیرنده همبستگی و همراهی زبان و واقعیت است. به عبارت دیگر، شامل تفکیک مقولات ذهنی از داده‌های تجربی و تأکید بر ادراک حسی به عنوان سرچشمه و مبدأ معرفت است. در حالی که عقل‌گرایی (که در cogito دکارتی و برنامه لایبنیتز مبنی بر وجود یک جهان ریاضی تبلور یافته) با تأیید انفکاک مشابه بر قدرت ادراکی ذهن یا نقش مستقل قابلیت‌ها، استعدادها و توانایی‌های ذهنی درونی تأکید می‌کرد. در پی این سنت معرفت‌شناختی ثنوی و دوگانه‌انگار، «اومانیزم» رنسانس موجب پرورش و شکوفایی استعداد و توانایی استدلال و بیان عرفی شد. مبدأ و خاستگاه این پدیده عمدتاً آثار کلاسیک «فلسفه عملی» و علوم بلاغی بوده است. دیدگاه اومانستی هم اکنون نیز با توجه به واتهادن



مقاصد اولیه خود در معرض خطر تسلیم شدن به پراگماتیسم کاملاً دنیوی یا جریان<sup>(۱)</sup> الگوهای بیانی همگون و متجانس قرار دارد. اپل یادآوری کرده که رفع این خطر هدف اصلی عرفان‌گرایی - لوگوسی بود که از نوعی هم‌دلی با اونیزم برخوردار بود، اما عمیقاً از انگیزه‌های افلاطونی و انجیلی تغذیه می‌کرد. زبان از این دیدگاه به جای عمل کردن به عنوان یک ابزار معرفت‌شناختی یا تقلیل یافتن به کاربرد و استفاده تصادفی و آشفته، واسطه کنش استعلایی ارتباطات یا ابزار کشف معنا تلقی می‌شد.<sup>۳۱</sup>

در میان بس‌دیل‌های تاریخی مطروحه در این بخش، مقوله آخری بی‌ثبات‌ترین و نامرسوم‌ترین آن‌هاست (نمایندگان اصلی آن عارفان و متألهان مسیحی‌اند). اپل در مواقع مختلف در تلاش برای کاهش غرابت یا منحصر به فرد بودن این مقوله، عرفان‌گرایی - لوگوس‌گرایی را از چشم‌انداز تقریباً متفاوتی بررسی می‌کند: یعنی با توصیف آن به عنوان یک هرمنوتیک متعالی یا به صورت متعالی پایه‌ریزی شده و یا به عنوان نوعی شعر یا تفکر شاعرانه<sup>۳۲</sup>. تقریر و تعبیر دوم از نظر من نیازمند توجه خاص است.

با هدف تقویت این تقریر، من سومین و آخرین بخش از مجموعه راهنمایانم را معرفی می‌کنم که کسی جز ارسطو و آرای وی نیست. برخلاف سکوت نسبی افلاطون در خصوص زبان، ارسطو چندین اثر خود را به بررسی این موضوع اختصاص داد. اولین رساله او درباره تفسیر بود و چند کتاب درباره فن خطابه و شعر نوشت. در آثار اولیه ارسطو زبان به معنای اصوات و علایم نوشتاری به کار می‌رود که منحصراً تأمل در مقولات یا تجربیات ادراکی - ذهنی است که به نوبه خود به بازنمایی صور ثابت یا ذاتی طبیعت می‌پردازد. آثار ارسطو به ویژه از این منظر، سکوی پرتاب مناسبی برای تحقیقات پر دامنه‌تر فراهم آورد که بعداً در شاخه‌های عقل‌گرایی و تجربه‌گرایی معرفت‌شناسی مدرن ظهور و تبلور یافت. رساله‌های ارسطو درباره شعر و خطابه با انصراف از این دلمشغول‌های متافیزیکی - معرفت‌شناختی، بر قدرت نطق انسان و ارتباطات، تأکید و تمرکز می‌ورزید. خطابه به عقیده او، فعالیتی هدف‌مند و تا حدودی توأم با نوعی فریبکاری و ریاورزی بود، در حالی که شعر، کنش بی‌هدف و غایتی بود مقبول. به نظر ریکور، دوگانگی شعر و خطابه بیان‌گر دوگانگی در کاربرد سخن است. در حالی که خطابه یک

فن سخنورانه به شمار می‌رفت و هدف آن آموزش فن اقناع دیگران بود، شعر سخنوری به شمار نمی‌رفت و غایت آن نیز اقناع نبود، بلکه از احساس ترس، غم و حزن شاعر حکایت می‌کرد. بنابراین، شعر و خطابه دو سپهر گفتمانی متمایز به شمار می‌آیند.<sup>۳۳</sup>



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
 رمال جامع علوم انسانی

فصل اول در بیان کلیات سخنرانی و خطابه و تفاوت آن دو  
 سخنرانی و خطابه هر دو از گونه‌های سخن گفتن است که در آن سخنران با مخاطبان خود در ارتباط است و هدف از آن اقناع و ترغیب است. اما تفاوت آن دو در این است که سخنرانی در جمعیت‌ها و اجتماعات بزرگ صورت می‌گیرد و خطابه در جمعیت‌های کوچک‌تر و در محافل رسمی و غیررسمی صورت می‌گیرد. همچنین سخنرانی معمولاً در موضوعات علمی، فرهنگی و اجتماعی صورت می‌گیرد و خطابه در موضوعات مذهبی، سیاسی و اجتماعی صورت می‌گیرد. سخنرانی و خطابه هر دو از فن‌های مهم و ضروری برای هر سخنور و خطیبی است.



## پس نوشت ها

1. This terminology is employed in Karl W. Deutsch, *The Nerves of Government: Models of Political Communication and Control* (New York: Free Press, 1963). As Deutsch asserts (p. 150): "If we can measure information, no matter how crudely, then we can also measure the cohesion of organizations or societies in terms of their ability to transmit information with smaller or larger losses or distortions in transmission." For the notion of "input" and "output" flows of information see David Easton, *A Systems Analysis of Political Life* (New York: Wiley, 1965). Compare also Melvin L. DeFleur, *Theories of Mass Communication* (2nd ed.; New York: McKay Company, 1970); Richard R. Fagen, *Politics and Communication* (Boston: Little, Brown & Co., 1966).

2. See, e.g., Paul E. Corcoran, *Political Language and Rhetoric* (Austin: University of Texas Press, 1979); Doris A. Graber, *Verbal Behavior and Politics* (Urbana: University of Illinois Press, 1976); J. Jeffery Auer, ed., *The Rhetoric of Our Times* (New York: Appleton-Century-Crofts, 1969); Brian Barry, *Political Argument* (London: Routledge & Kegan Paul, 1965); Hans D. Zimmermann, *Die politische Rede* (Stuttgart: Kohlhammer, 1969); Karin Doving, *The Road of Propaganda: The Semantics of Biased Communication* (New York: Philosophical Library, 1959); Alexander L. George, *Propaganda Analysis: A Study of Inferences Made from Nazi Propaganda in World War II* (Evanston, Ill.: Row, Peterson, 1959); Harold D. Lasswell, Nathan Leites et al., *Language of Politics: Studies in Quantitative Semantics* (New York: Stewart, 1949).

3. Murray Edelman, *The Symbolic Uses of Politics* (Urbana: University of Illinois Press, 1964); *Politics as Symbolic Action: Mass Arousal and Quiescence* (New York: Academic Press, 1971); *Political Language: Words That Succeed and Policies That Fail* (New York: Academic Press, 1977). For a study by a sociologist paralleling Edelman's research compare Claus Mueller, *The Politics*



of Communication: A Study in the Political Sociology of Language, Socialization, and Legitimation (Oxford: at the University Press, 1973). On the corrupting influence of totalitarian regimes see, e.g., Dolf Sternberger, Gerhard Storz and W. E. Süskind, *Aus defft Wörterbuch des Unmenschen* (Hamburg: Classcn Verlag, 1957); on the relation of language and social class Denis Lawton, *Social Class, Language and Education* (London: Routledge & Kegan Paul, 1968); Basil Bernstein, "Language and Social Class," *British Journal of Sociology*, vol. 11 ( 1960), pp.271-276.

4. Regarding language clashes in multilingual settings, especially in developing countries, see Joseph Bram, *Language and Society* (New York: Random HoUse, 1955), pp. 43-58. Compare also Joyce O. Hertzler, *A Sociology of Language* (New York: Random House, 1965), pp. 247-259; David D. Laitin, *Politics, Language and Thought: The Sofnali Experience* (Chicago: University of Chicago Press, 1977), Joshua A. Fishman, *Language and Nationalism* (New York: Newbury House, 1973).

5. According to Heidegger, *logos* encompasses both language and thought-where the latter term stands for "thought of Being" and ultimately for Being itself. See Martin Heidegger, *Unterwegs zur Sprache* (3rd ed., Pfullingen: Neske, 1965), p. 185. Compare also his comments (p. 11): "There is a doctrine which holds that, in contradistinction to plants and animals, man is *homo loquens*. The phrase signifies not only that, in addition to various other qualities, man also has the capacity to speak; rather, it implies that it is only language which enables man to be a human creature. In his capacity as speaker man is properly human; Wilhelm von Humboldt has taught us this. However, the question remains what is meant by 'man'." On *homo loquens* see L. Rauch and G. F. Carr, eds., *The Signifying Animal: The Grammar of Language and Experience* (Bloomington: Indiana University Press, 1980); George Steiner, *Extraterritorial: Papers on Literature and the Language R-evolution* (New York: Atheneum, 1971 ), esp. pp. 58-101 ("The Language Animal").

6. Hans-Georg Gadamer, "Man and Language," in *Philosophical Hermeneutics*, trans David E. Linge (Berkeley: University of California Press, 1976), pp. 59-60, 68 (translation slightly altered).

7. Hannah Arendt, *The Human Condition: A Study of the Central Dilemmas Facing Modern Man* (Garden City, N. Y. : Doubleday Anchor Books, 1959), pp. 4, 25-26, 175.

8. Arendt, *The Human Condition*, p. 257.



9. See Stanley Cavell, *Must We Mean What We Say? A Book of Essays* (Cambridge: at the University Press, 1976).
10. Gadamer, "Man and Language," p. 62.
11. *Hamanns Schriften*, ed. Friedrich Roth (Berlin: G. Reimer, 1842), vol. 7, p. 151. The letter is cited in Heidegger, *Unterwegs Zur Sprache*, p. 13; for the notion that "language speaks" see pp. 180, 254.
12. Compare, e.g., Brand Blanshard, *Reason and Analysis* (London: Allen and Unwin, 1962); G. R. G. Mure, *Retreat from Truth* (Oxford: Blackwell, 1958).
13. Stanley Rosen, *Nihilism: A Philosophical Essay* (New Haven: Yale University Press, 1969), pp. xiii, xviii-xix. Regarding the differentiation between language and objects compare his statement (p. 47): "The main difficulty lies in the relation between the structure of speech and that of things. Ontologies of language, whether derived from Heidegger or Wittgenstein, desire to overcome the dualism inherent in the thesis of two structures, but the price they pay is to return to monism and so to silence. ...My point is rather this: if there is to be rational speech, one must distinguish radically between the structure of speech and the structure of things, or, more simply, between speech and things."
14. Hilary Putnam, *Mind, Language and Reality* (Cambridge: at the University Press, 1975), p. 1. See also Jürgen Habermas, "Towards a Theory of Communicative Competence," *Inquiry*, vol. 13 (1970), pp. 371-372.
15. Ernest Gellner, *Words and Things: An Examination of, and Attack on, Linguistic Philosophy*, with a Foreword by Bertrand Russell (rev. ed., London: Routledge & Kegan Paul, 1979), pp. 49, 149, 235-36, 245-47. Regarding nihilism he commented (p. 239): "Anyone who goes to the centers of teaching of this philosophy expecting epidemics of suicide, license, nihilism, *actes gratuits*, drug-taking, fast driving as the only escape from a meaningless world whose values are backed by nothing but custom and accident of language, is due for a big surprise. Nothing of the kind is concluded from the premises."
16. Richard Rorty, *Philosophy and the Mirror of Nature* (Princeton, N.J.: Princeton University Press, 1979), p. 276; Cavell, *Must We Mean What We Say?*, p. 95.
17. Gustav Bergmann, *Logic and Reality* (Madison: University of Wisconsin Press, 1964), p.

177.

18. Richard Rorty, "Introduction: Metaphilosophical Difficulties of Linguistic Philosophy," in *The Linguistic Turn: Recent Essays in Philosophical Method* (Chicago: University of Chicago Press, 1967), pp. 3, 13. The connection between ordinary language analysis and logical empiricism on a common epistemological plane seems dubious or overdrawn, especially in view of the essay's later comments on Wittgenstein.

19. "Introduction," pp. 33-38. Commenting on the last option Rorty stated (p. 37): "Such a project, which suggests that the study of language can lead us to certain necessary truths as well as to an Austinian empirical theory, holds out the hope that linguistic philosophy may yet satisfy our Platonic, as well as our Aristotelian, instincts."

20. "Introduction," p. 39. Among thinkers opposing traditional epistemology Rorty mentioned "philosophers as different as Dewey, Hampshire, Sartre; Heidegger, and Wittgenstein" (note 75).

21. *Philosophy and the Mirror of Nature*, pp. 257, 259, 264. Alongside Wittgenstein, Rorty places in the first category Wilfrid Sellars and Donald Davidson, while listing as spokesmen of the second type (or a mingling of the first with the second) such thinkers as Russell, Carnap, Quine, Putnam, and Michael Dummett. Regarding the linkage between an "immaterial eye" and an "immaterial," Arendt comments that, in antiquity, "mathematical and ideal forms were not the products of the intellect, but given to the eyes of the mind as sense data were given to the organs of the senses; and those who were trained to perceive what was hidden from the eyes of bodily vision... perceived true being, or rather being in its true appearance. With the rise of modernity, mathematics does not simply enlarge its content..., but ceases to be concerned with appearances at all. It is no longer the beginning of philosophy, of the 'science' of Being in its true appearance, but becomes instead the science of the structure of the human mind." See *The Human Condition*, p. 242.

22. See Hans-Georg Gadamer, *Truth and Method* (New York: Seabury Press, 1975); Maurice Merleau-Ponty, *Signs*, trans. Richard C. McCleary (Evanston: Northwestern University Press, 1964), and *The Prose of the World*, trans. John O'Neill (Evanston: Northwestern University Press, 1973); also James M. Edie, "Was Merleau-Ponty a Structuralist?" *Semiotica*, vol. 4 (1971), pp. 297-323.



23. See especially Paul Ricoeur, *Freedom and Nature: The Voluntary and the Involuntary*, trans. Erazim V. Kohak (Evanston: Northwestern University Press, 1966).

24. Ricoeur, "From Existentialism to the Philosophy of Language," in *The Rule of Metaphor: Multi-Disciplinary Studies of the Creation of Meaning in Language*, trans. Robert Clemy (Toronto: University of Toronto Press, 1977), pp. 31.5-16. The turn to symbolic exegesis is evident especially in *Fallible Man*, trans. Charles Kelbley (Chicago: Regnery, 1965), and *The Symbolism of Evil*, trans. Emerson Buchanan (New York: Harper and Row, 1967).

25. *The Rule of Metaphor*, pp. 317-322. As Ricoeur adds (p. 322): "Now the recapturing of the intentions of ordinary language experiences may become the major task of a linguistic phenomenology, a phenomenology which would escape both the futility of mere linguistic distinctions and the unverifiability of all claims to direct intuition of lived experience." Regarding his encounter with psychoanalysis see his *Freud and Philosophy: An Essay on Interpretation*, trans. Denis Savage (New Haven: Yale University Press, 1970); and regarding structuralism, *The Conflict of Interpretations: Essays in Hermeneutics*, ed. Don Ihde (Evanston: Northwestern University Press, 1974).

26. See, e.g., Albrecht Wellmer, "Communications and Emancipation: Reflections on the Linguistic Turn in Critical Theory," in *On Critical Theory*, ed. John O'Neill (New York: Seabury Press, 1976); Karl-Otto Apel, "Analytic Philosophy of Language and the 'Geisteswissenschaften'," *Foundations of Language*, Suppl. Series, vol. 5 (Dordrecht: Reidel, 1967); Jacques Derrida, *Of Grammatology*, trans. Gayatri C. Spivak (Baltimore: Johns Hopkins University Press, 1976); Michel Foucault, *The Archaeology of Knowledge*, trans. A. M. Sheridan Smith (New York: Random House, 1972).

27. George Steiner, *After Babel: Aspects of Language and Translation* (Oxford: at the University Press, 1975).

28. Ian Hacking, *Why Does Language Matter to Philosophy?* (Cambridge: at the University Press, 1975), pp. 6-7, 10, 160.

29. *Why Does Language Matter to Philosophy?*, esp. p. 16. Hacking elaborates explicitly the implications of "mental discourse" for Hobbes' political theory (p. 25): "The public discourse of politics is, in his opinion, entirely parasitic upon mental discourse. Indeed it is instructive to

compare the thrust of his: theories of the state and of speech. In the case of the state, individuals are constituted prior to a state that makes sense and exacts obligations only in terms of the needs of individuals and the contracts into which they enter. Likewise, Hobbesian mental discourse is constituted prior to the public discourse that is derived from it."

30. Karl-Otto Apel, *Towards a Transformation of Philosophy*, trans. Glyn Adey and David Frisby (first German ed. 1973; London: Routledge & Kegan Paul, 1980), pp. 93-95 (translation slightly altered). Apel's tripartite scheme is roughly akin to the "Delta factor" outlined by Walker Percy in *The Message in the Bottle* (New York: Farrar, Straus and Giroux, 1954), pp. 3-45.

31. Apel, *Die Idee der Sprache in der Tradition des Humanismus von Dante bis Vico* (first ed. 1963; 3rd ed., Bonn: Bouvier Verlag, 1980), pp. 18-20, 29-30, 67-71, 75-85.

32. For an interpretation in terms of transcendental hermeneutics see *Die Idee der Sprache*, pp. 6-9 ("Vorwort zur zweiten Auflage"), also *Towards a Transformation of Philosophy*, pp. 100-101; for an emphasis on poetry see *Transformation der Philosophie* (Frankfurt-Main: Suhrkamp, 1973), vol. I, pp. 160-61.

33. Ricoeur, *The Rule of Metaphor*, p. 12. As he adds (p. 13): "Poetry does not seek to prove anything at all: its project is mimetic; its aim... is to compose an essential representation of human actions; its appropriate method is to speak the truth by means of fiction, fable, and tragic mythos." For some comments regarding *On Interpretation* see Heidegger, *Unterwegs zur Sprache*, pp. 203-04.

رویسگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

رتال جامع علوم انسانی